

شاخه‌های درخت Shala را در دست گرفت و در این هنگام فرزندش از سمت راست بدنش زایش یافت، روی پاهایش ایستاد و هفت گام به سوی شمال و سپس به سمت نقاط اصلی زمین برداشت تا قدرت خود را در دنیا اعلام دارد و نیز اظهار داشت که این آخرین زایش اوست. همچنین، ما در گذشته از احتمال اینکه داستان زایش مریم در قرآن به گونه مستقیم از کتاب *The History of the Nativity of Mary and Saviour's Infancy* برداشت شده سخن گفته‌ایم.

### آیا عیسی مسیح وجود داشته است؟

این نکته برای مسلمانان جای شگفتی است بدانند که هم در گذشته و هم در حال حاضر دانشمندانی وجود داشته و دارند که وجود تاریخی عیسی مسیح را که آنقدر آنها به وجودش عقیده و ایمان دارند، مورد تردید قرار داده‌اند. Bruno Bauer (۱۸۸۲-۱۸۰۹)، J. M. Robertson (۱۹۲۳-۱۸۵۴)، Arthur Drews (۱۹۳۵-۱۸۶۵)، Albert Kalthoff، van den Bergh van Eysinga و در این سالها (Guy Fau *Le Fable de Jesus Christ*, Paris, 1967) Prosper Alfaric (*Origines Sociales du Christianisme*, Paris, 1959)؛ W. B. Smith (*The Birth of the Gospel*, New York, 1957) و پرفسور G. A. Wells of Birkbeck College از دانشگاه لندن همه باور دارند که داستان پیامبری عیسی مسیح، افسانه‌ای بیش نیست.<sup>۲۰۷</sup> پرفسور Joseph Hoffmann، موضوع را به شرح زیر کوتاه کرده است:

یک عقیده دانشمندانه (اگرچه نه به گونه شدید)، هنوز مسلم می‌داند که یک شخصیت تاریخی در گذشته وجود داشته که تاریخ زندگی‌اش به افسانه یک گروه مذهبی تبدیل شده است. سایر دانشمندان باور دارند که وجود یک شخصیت تاریخی برای شرح متون و رویدادهای انجیل لازم به نظر نمی‌رسد. به هر روی، بندهی است که یک ارزشیابی منصفانه و صادقانه از موضوع، از فرض دوم پشتیبانی می‌کند. ولی، ما به سادگی نمی‌توانیم، امکان وجود این عقیده را نادیده بگیریم که به هر حال، یک شخصیت تاریخی پشت افسانه مسیح و عهد جدید وجود دارد.<sup>۲۰۸</sup>

من میل دارم، در باره این عقیده شایسته بررسی که عیسی مسیح در پایه وجود نداشته است، به شرح زیر بحث کنم:

۱- نخست اینکه بحث در باره افسانه‌ای بودن زندگی عیسی مسیح، هم برای مسلمانان و هم مسیحیان، هر دو جای بسیار نگرانی است و اینگونه نیز باید باشد. من تردید ندارم کتاب‌هایی که تا کنون در باره اسلام نوشته شده، هیچ بحثی در باره عقاید Bauer و یا مکتب رادیکال هلندی مبنی بر نبود وجود عیسی مسیح به عمل نیاورده‌اند. تاریخ مسیحیت یکی از مهمترین عوامل تاریخ تمدن بشر است و مسلمانان میل ندارند به عقیده نبود عیسی مسیح گوش دهند، زیرا آنها بر این باورند که عیسی مسیح یکی از پیامبران خدا بود که به انجام چند معجزه دست زد و در پایان عمر دنیا دوباره برای کشتن دشمن ضد خود، ظهور خواهد کرد. بدین ترتیب، اگر ثابت شود که عیسی مسیح در پایه وجود نداشته، اعتبار و ارزش قرآن را زیر پرسش خواهد برد.

به هر روی، تنها موضوع مهم در این بحث، بود و یا نبود تاریخی عیسی مسیح نیست، بلکه آگاهی‌های ما در باره زندگی اوست که برای مسلمانان نهایت اهمیت را دارد. حتی دانشمندان علوم مسیحیت که به وجود عیسی مسیح ایمان دارند، پذیرش می‌کنند، نکاتی در زندگی او وجود دارد که تا کنون در بوته ابهام باقی مانده است. بیشتر داستان‌هایی که در عهد جدید در باره عیسی مسیح گفته شده و دانشمندان مسیحی محافظه‌کار، اعتبار آنها را گواهی کرده‌اند، افسانه‌هایی هستند که دارای پایه‌های واقعی تاریخی نیستند. «ارنست کاسمن» Ernest Casemann، دانشمند انجیل‌شناس، در پژوهش‌های خود نتیجه گرفته است که: «دانشمندان انجیل‌شناس در درازای دوست سال گذشته، بر سر چند موضوعی که در عهد جدید آمده و از جمله معجزه‌های ذکر شده در انجیل، به نبردی سخت دست زده‌اند... اگر این نبرد هنوز امروز در پهنه کلیساها ادامه داشته باشد، بدون تردید، در جرگه‌های علمی مسیحیت خاموش شده است، زیرا عقیده به معجزه‌های ذکر شده در عهد عتیق به گونه کامل شکست خورده و اعتبار و ارزش خود را از دست داده است»<sup>۲۱</sup>

و اکنون نکته آنست که آیا قرآن با عقیده بالا چگونه برخورد می‌کند؟ تمام داستان‌هایی که قرآن در باره عیسی مسیح و معجزه‌های او گفته، همه اعتبار و ارزش خود را از دست داده و جزء خرافات به‌شمار می‌روند و تنها افراد ساده‌لوح به آنها توجه دارند. اگر قرآن کلام خالص خداست، پس چرا همه دانشمندان انجیل‌شناس، رویدادهای آنرا انکار کرده‌اند؟ هیچ تاریخ‌نویسی در حال کنونی به قرآن به شکل یک الهام آسمانی نگاه نمی‌کند، بلکه آنرا کتابی می‌داند که سالها بعد از رویدادهایی که آنها را شرح می‌دهد، به رشته نگارش درآمده است. همچنین، ما می‌دانیم که به‌گونه کامل از ارزش و اعتبار خالی شده است.

حتی اگر ما درستی این عقیده را که عیسی مسیح هیچگاه وجود خارجی نداشته، رد کنیم؛ ولی نتیجه پژوهش‌های تاریخ‌نویسان را در باره چگونگی ایجاد مذاهب و افسانه‌های مذهبی نمی‌توانیم انکار کنیم. افزون بر آن، شباهت عقاید تاریخ‌نویسان یاد شده در باره عیسی مسیح، با آنچه که اسلام‌شناسان کنونی در مورد چگونگی پیدایش اسلام و افسانه محمد و اصول و احکام اسلام گفته‌اند، آنچنان زیاد است که جای تردید در ارزش و درستی عقاید و نوشته‌های آنها باقی نخواهد گذاشت.

۲- بسیاری از انتقاداتی که به مسیحیت وارد شده، نسبت به تمام دینها و از جمله اسلام نیز مصداق واقعی دارد.

۳- اکنون مدت یکصد و پنجاه سال است که بحث در باره انکار وجود عیسی مسیح بوسیله دانشمندان در اروپا و امریکا ادامه دارد و هیچیک از دانشمندانی که وجود عیسی مسیح را انکار کرده‌اند، به قتل تهدید نشده‌اند. درست است که Bauer به سبب انتشار عقایدش در باره انکار وجود مسیح از تدریس کرسی علوم الهی در سال ۱۸۴۲ از بن اخراج شد، ولی تا پایان عمر به انتشار نوشتارهای خود در این باره ادامه داد. پرفسور «ولس» Wells نیز اگرچه به سختی منکر وجود عیسی مسیح است، ولی هنوز در دانشگاه لندن به تدریس ادامه می‌دهد. تردید نیست که همه این رویدادها باید برای اسلام و مسلمانان درس و پند بزرگی به‌شمار رود.

۴. خشک‌اندیشی کورکورانه مسلمانان سبب شده است که خرد و منطق

و درایت آنها در یکصد و پنجاه سال گذشته برای کشف و درک حقایق منجمد و سنگی شود. به گونه‌ای که «ژوزف هافمن» گفته است: «تنها بوسیله این بحث‌های روشنگرانه است که ما باید خشک‌اندیشی گذشته را کنار گذاشته و با تردید نسبت به پذیرش خرافات، خود را آماده آموختن روشنگری و واقع‌بینی کنیم.»<sup>۲۱</sup>

۵- همچنین ما باید از نظر اخلاقی بیاموزیم که زیربنای معتقدات اسلام یا مسیحیت، شور سپنتای ما را برای کشف واقعیات گذشته تاریخی فرسوده و نابود می‌سازد. تنها تردیدها و حدسیات منطقی و اندیشه‌های پویا و جستارهای خردگرایانه و بهره‌گیری از مدارک با ارزش است که حقایق تاریخی گذشته را برای ما روشن می‌سازد. ولی، «اگر ما احساسات خیالی مذهبی را در پژوهش‌های تاریخی دخالت دهیم، آنوقت به گونه‌ای که «کالینگ‌وود» Collingwood، نوشته است، روشنگری و خردگرایی برای کشف رویدادهای تاریخی گذشته نابود خواهد شد.»<sup>۲۲</sup>

### بحث‌ها و بررسی‌ها در باره عیسی مسیح

David Straus

«دیوید استروس» در کتاب خود *The Life of Jesus Critically Examined* (۱۸۳۵)، نوشته است، متون انجیل دارای ارزش و اعتباری نیست. چون مسیحیان نخستین می‌خواستند، افراد را به دین خود در آورند، از اینرو کتاب انجیل را با افسانه‌های ساختگی پر کرده‌اند.<sup>۲۳</sup>

فرضیه اصلی «دیوید استروس» اینست که داستان‌های ذکر شده در عهد جدید، نتیجه انتظارات یهودی‌ها برای ظهور پیامبر نجات‌دهنده قوم آنها بوده است.

مسیحی‌ها بر پایه آنچه که از عهد عتیق می‌دانستند، عیسی را وادار کردند، سخنانی بر زبان آورد و اعمالی انجام دهد که یهودی‌ها انتظار داشتند، پیامبر نجات‌دهنده آنها پس از ظهور همان سخنان را بگوید و همان اعمال و رفتار را از خود نشان دهد. حتی کوشش شده است، به بسیاری از متون انجیل نیز که با سخنان و کردار پیامبر نجات‌دهنده

پیوندی ندارد. همین رنگ و آب زده شود. بدین ترتیب، آیه «آیا چشمهای افراد نابینا باز خواهد شد؟» (Isa, 35) که برای یهودی‌های تبعیدی در بابل، مفهوم آزادی از اسارت داشت؛ بوسیله مسیحیان چنین درک شد که این آیه پیش‌بینی می‌کند که پیامبر نجات‌دهنده، چشمهای نابینایان را شفا می‌بخشد و از اینرو به عیسی سفارش کردند که او نیز چنان کند.<sup>۳۱۴</sup>

## Bauer

Bauer یک گام نیز از Straus فراتر رفت و اظهار داشت که مسیحیان اولیه کوشش کردند، از روی شکل و فروزه‌های پیامبران عهد عتیق، شخصی را به نام عیسی مسیح به وجود آوردند. عیسی، هیچگاه در حقیقت وجود خارجی نداشته و مسیحیت در میان سده اول از آمیزش معتقدات یهودیان از یک سو و یونانی‌ها و رومی‌ها، از دگر سو، پا به هستی گذاشته است. برای مثال، Bauer، می‌نویسد، بهره‌برداری مسیحی‌ها از واژه یونانی «Logos»، Stoics, Philo و Heraclitus گرفته شده است. زیرا «Logos» و یا خرد، نیروی آفریننده‌ای است که به دنیا فرمان می‌دهد، به خدا ایمان بیاورد. بدیهی است که در انجیل یوحنا مفهوم «Logos» با خدا که در وجود عیسی مسیح جلوه می‌کند، یکسان می‌شود.

در باره نفوذ سایر عوامل در مسیحیت نیز باید دانست که در آغاز سده چهارم، نویسندگان ضد مسیحی از زندگی آموزگاری به نام Apollonius که نزدیک به ظهور مسیحیت در ناحیه Tyana زایش یافته و در زمره فیثاغورثی‌های نو به شمار می‌رفت و شباهت‌های بسیار نزدیک با عیسی مسیح داشته، سخن گفته‌اند. او ادعای معجزه می‌کرد و در دوره امپراطوری‌های Nero و Domitian، جانش پیوسته در مخاطره بوده است. پیروان Apollonius، او را پسر خدا می‌دانستند و ادعا می‌کردند که او جلوی چشمانشان از گور خود بیرون آمده و به آسمان رفته است.

یکی دیگر از رویدادهای شبیه ظهور عیسی مسیح و مسیحیت، پیدایش گروه مرموز Mythras می‌باشد که نخست در دنیای روم در آغاز نیمه اول سده اول پیش از میلاد مسیح به وجود آمد. این گروه مذهبی،

آئین و تکالیف مذهبی مرموز و فراوانی برای خود ایجاد کردند که پیروان آن مجبور به انجام آنها بودند. آئین مذهبی این گروه نیز شباهت‌های نزدیکی با غسل تعمید و عشاء زبانی مسیحی‌ها داشته است.

مسیحیان اولیه، سخنان و گفتارهایی به عیسی مسیح نسبت می‌دهند که برای جامعه مسیحی تنها سبب ایجاد ایمان و امیدواری بوده است. برای مثال، کتاب مرقس ۱. ۱۵. ۱۴ می‌گوید: «پس از اینکه یوحنا به زندان افتاد، عیسی مسیح به جلیله آمد و به آموزش انجیل خدا پرداخت و گفت: «زمان حکومت خدا فرا رسیده است؛ توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.»» باید توجه داشت که عیسی مسیح هرگز چنین سخنانی بر زبان نیاورده است - این سخنان

بوسیله مسیحیان اولیه که معتقد بودند، زمان ظهور مسیحیت و گسترش آن برای نجات معنوی افراد بشر فرا رسیده، گفته شده است. پس از آن به مرور زمان، هر نسل جدیدی کوشش می‌کرد با استناد به نوشتارهای عهد عتیق ثابت کند که پیدایش پیامبر نجات‌دهنده و نجات افراد بشر فرا رسیده است. مسیحیان اولیه بر پایه آگاهی‌های خود از عهد عتیق باور داشتند که پیش از آمدن پیامبر نجات‌دهنده (عیسی مسیح)، «الیاس» به دنیا بازگشت خواهد کرد. پس از بازگشت «الیاس»، هنگامی که آنها به دیدار یحیی می‌روند، به گونه طبیعی معتقد خواهند بود که عیسی مسیح (پیامبر نجات‌دهنده) به زودی ظهور خواهد کرد و خواهد گفت که «الیاس» در واقع همان یحیی می‌باشد. (مرقس، ۹: ۱۳)<sup>۳۱۴</sup>

## Wrede

در حالیکه «ویلهلم رد» Wilhelm Wrede خود را وامدار Bauer می‌داند، در آغاز سده بیستم نوشته است: «انجیل پر از عقاید مذهبی مسلمانان اولیه است و حاکی از ایمان و امید مسیحیان اولیه برای ظهور مسیح پسر خدا بوده است.»<sup>۳۱۵</sup>

## Kalthoff

«آلبرت کالتوف» نیز در آغاز این سده نوشته است که «دین مسیح را

شخص معینی به وجود نیاورده، بلکه این دین در نتیجه کنش و واکنش‌های مذهبی و اجتماعی امپراطوری روم و به دنبال پیامبر نجات‌دهنده‌ای که تورات از آن سخن رانده، ایجاد شده است.<sup>۳۱</sup> عوامل اجتماعی و مذهبی ویژه‌ای که در آن زمان وجود داشت، سبب شد که نیروهای اجتماعی و اخلاقی ویژه‌ای که بر اجتماع آن زمان حکمفرما بود، به مسیح شکل یک فرتاش مقدس مذهبی بدهد.»

### مدارک غیر مسیحی

با توجه به این واقعیت که در اثنای سده نخست در دنیای روم، در حدود شصت نفر تاریخدان فعال وجود داشتند، در باره داستان مسیحی عیسی، بغیر از آنچه که بوسیله خود مسیحیان گفته شده، هیچ اثری وجود ندارد. اشاره‌هایی نیز که در این باره به عمل آمده، بسیار مبهم و مجمل و غیر قطعی است.<sup>۳۲</sup> Josephus, Tacitus, Suetonius, the Younger Pliny

### انجیل‌ها

اکنون مشخص شده است که انجیل‌های (متی، مرقس، لوقا و یوحنا)، بوسیله حواریون (پیروان عیسی) نوشته نشده و آنها را نویسنده‌های ناشناخته‌ای، در حدود چهل تا هشتاد سال پس از به صلیب کشیدن فرضی عیسی نوشته‌اند. انجیل‌های متی، مرقس و لوقا بوسیله شباهت عبارات و متونی که در آنها دیده می‌شود، معمولاً انجیل‌های کوتاه‌شده نامیده شده‌اند. انجیل مرقس، پیش از دو انجیل دیگر نوشته شده و به گونه احتمال، دو انجیل دیگر از متون آن بهره برده‌اند. در حال کنونی بسیار غیر محتمل به نظر می‌آید که گفتارهایی که در انجیل‌ها به عیسی مسیح نسبت داده شده، بوسیله او گفته شده باشد. «هافمن» در این باره می‌نویسد:

مشکل است بگوئیم، عیسای مسیحی که در تاریخ وجود داشته، حتی در ایجاد بخشی از آنچه که سبب ایجاد یک گروه مذهبی شده، نقشی داشته است. خواه مسیحیت دارای یک بنیانگزار تاریخی بوده و یا نه، اکنون

دانشمندان اطمینان یافته‌اند که انجیل‌ها بوسیله مسیحیان اولیه و سنت‌های وابسته به آنها نگارش یافته است.<sup>۳۱۸</sup>

داستان دادرسی Sanhedrin در برابر Pilate و سایر افرادی که در این رویداد از آنها نام برده شده، نمی‌توانند شخصیت‌های واقعی تاریخی باشند و این داستانها از معتقدات مسیحیان اولیه ساخته شده است. به گونه‌ای که «نین‌هام» Nineham، می‌نویسد: «بیشتر آنچه که در انجیل مرقس آمده، از پیش‌بینی عهد عتیق در باره ظهور پیامبر نجات‌دهنده، برداشت شده است.»<sup>۳۱۹</sup>

### رساله پطروس

نامه‌های پطروس پیش از انجیل مرقس نوشته شده و با این وجود با کمال شگفتی در این نامه‌ها از جزئیات زندگی عیسی که در انجیل‌ها آمده، ذکری نرفته است. در این نامه‌ها به والدین عیسی، زایش مریم باکره، محلّ زایش عیسی، یحیی، Judas و تمرّد Peter از اربابش هیچ اشاره‌ای نشده است. به گونه‌ای که «ولس» نوشته است: «این نامه‌ها هیچ اشاره‌ای به زمان و یا مکان وجود عیسی نمی‌کنند. همچنین، در این نامه‌ها هیچ سخنی از دادرسی عیسی در برابر یک مقام رسمی رومی و یا محلّ اعدام او در اورشلیم نرفته است. در باره معجزه‌های عیسی نیز این نامه‌ها به گونه کامل ساکت هستند.»<sup>۳۲۰</sup> حتی در انجیل‌ها مواردی در باره عیسی وجود دارد که پطروس در جستارهای عقیدتی خود می‌توانسته است از آنها بهره‌برداری کند، ولی اشاره‌ای به آنها ننموده است.

با توجه به اینکه نامه‌های پطروس در سال ۹۰ میلادی نوشته شده، در دوره نخستین پس از انتشار آن نامه‌ها هیچ ذکری از جزئیات تاریخی زندگی مسیح نشده است. ولی، در دوره‌های بعد، یعنی بین سالهای ۹۰ و ۱۱۰ هجری، ما به جزئیاتی که در انجیل‌ها آمده و در پیش از آنها آگاهی داشته‌ایم، برخورد می‌کنیم.<sup>۳۲۱</sup> «ولس» از نوشتار خود چنین نتیجه می‌گیرد:

با توجه به اینکه تنها نامه‌هایی که پس از سال ۹۰ میلادی نوشته شده، در



باره زندگی عیسی سخن می‌گویند، می‌توان گفت که نویسندگان نامه‌ها برای شرح زندگی عیسی بی‌میل نبودند و بنابراین، سکوت (نه تنها نامه‌های پطروس)، بلکه همه نامه‌هایی که در آن دوره نوشته شده، بسیار شکفت‌برانگیز می‌باشد. تفاوت آشکاری را که بین نامه‌های پیش از سال ۹۰ میلادی و پس از آن در باره شرح زندگی عیسی وجود دارد، می‌توان چنین تعبیر کرد که شرح جزئیات زندگی عیسی در سده یکم میلادی در فلسطین؛ در پایان سده یاد شده، ساخته و نوآوری شده است. نتیجه غائی این جستار آنست که وجود شخصی به‌نام عیسی مسیح در سده اول میلادی بسیار مشکل به‌نظر می‌رسد.

### تاریخ نگارش انجیل مرقس

آیا شرح زندگی عیسی مسیح آنگونه که ما با آن آشنائی داریم، در کجا و چرا به‌وجود آمد؟ جزئیات زندگی عیسی، نخست در انجیل مرقس که نخستین انجیل بوده و بیشتر دانشمندان عهد جدید، تاریخ نگارش آنرا در حدود سال ۷۰ میلادی می‌دانند، نوشته شده است. ولی «ولس» پافشاری می‌کند که «انجیل مرقس پس از سال ۹۰ میلادی، در زمانی که مسیحیت فلسطینی بوسیله جنگ یهودی‌ها با روم برانداخته شد، نوشته شده است. باید توجه داشت که در این زمان مسیحیان غیر کلیمی که در آغاز زندگی عیسی را با Pilate پیوند دادند و برای او یک شخصیت واقعی تاریخی قائل شدند، آگاهی‌هایشان از رویدادهای سال ۳۰ میلادی در فلسطین بسیار اندک و ناکامل بوده است.»<sup>۳۳</sup> مدافعان مسیحیت بدین‌منظور جزئیات شرح حال تاریخی عیسی مسیح را ساختند تا تبلیغات آن گروه از مسیحیانی را که باور داشتند، تنها بدن عیسی شبیه به افراد انسان بوده، خنثی کنند و بدین‌وسیله بتوانند حقیقت وجود عیسی و معاد را به‌اثبات برسانند و مسیحیت را در دنیای امروز که بزرگ‌ترین خریدار این کیش بود، به‌فروش برسانند.

## پیدایش اسلام و پایه‌های مسیحیت

در فصل سوم این کتاب ما در باره پیدایش اسلام از نظر نسل جدید دانشمندان اسلامی بحث کردیم. در اینجا ما شباهت‌های تئوری‌های پیدایش اسلام را با تئوری‌هایی که در بالا در باره پیدایش مسیحیت شرح دادیم، ارزشیابی خواهیم کرد. ما در پیش گفتیم که «گلدزیهر» شمار زیادی از حدیث‌ها و سنت‌هایی را که در باره زندگی محمد شرح داده شده، ساختگی و خالی از ارزش به‌شمار آورده است. «گلدزیهر» باور دارد، بیشتر حدیث‌هایی که اکنون از اسلام در دست است، نتیجه کوشش‌های مذهبی، تاریخی و اجتماعی برای گسترش اسلام در دو سده نخست بوده است. حدیث، در پایه از هر گونه ارزش علمی تاریخی خالی بوده و تنها تمایلات مسلمانان دوره نخست را بیان می‌کند. در بخش‌های گذشته ما دیدیم که چگونه مسیحیان نخستین، برای جلب ایمان و امید مردم و گسترش مسیحیت، گفتارهایی را به مسیح نسبت دادند.

همانگونه که مسیحیان نخستین جزئیاتی را در شرح حال و زندگی عیسی نوآوری کردند تا برای اصول و موازینی که یک دین به آن نیاز دارد، پاسخی فراهم کرده باشند، به همان ترتیب نیز داستان‌گویان عرب، داستان‌هایی را در باره شرح حال محمد ساختند تا بتوانند برای آیه‌های ناهمگون قرآن، پاسخی در دست داشته باشند.

بی‌مناسبت نیست، اکنون نوشتارهای «شاخت»<sup>۳۳</sup> Schacht را در باره سنت‌های شرعی اسلام و آنچه که Wrede در باره انجیل مرقس گفته، با یکدیگر برابری کنیم. سنت در پایه برای این به‌وجود آمد که یک اصل مذهبی و یا یک فریضه مورد بحث و مجادله را تأیید و پشتیبانی کند. این اصول و فریضه‌های مذهبی، اغلب به قدرت‌های والای مذهبی نسبت داده می‌شدند. بدین شرح که حدیث‌های جانشینان محمد به حدیث‌های اصحاب و یاران محمد و حدیث‌های اصحاب محمد به خود او نسبت داده می‌شدند. و چون این اصول و احکام، مورد شک و تردید بودند، از اینرو جزئیاتی در باره شرح حال محمد نوآوری شد تا اصالت و ارزش آنها را تأیید و حمایت کند.

به گونه‌ای که در بالا گفتیم، Wrede باور داشت که انجیل مرقس بجای نگارش داستان زندگی عیسی، پر از عقاید و باورهای مذهبی و امید و آرزوهای مسیحیان نخستین بود.<sup>۳۲۴</sup>

بنابراین، مسیحیت و اسلام، هر دو در روزهای نخستین پیدایش خود با مخالفت‌ها و مقاومت‌های دشمنان خود روبرو شدند و از اینرو، کوشش کردند جزئیاتی را در باره شرح زندگی پیامبران خود اختراع کنند و بدینوسیله آنها را با اصول مذهبی مورد نظر خود پیوند داده و ارزش شرعی آنها را به ثبوت برسانند. همچنانکه اصول مسیحیت از آمیزه‌ای از معتقدات یهودی‌ها از یک سو و یونانی‌ها و رومی‌ها از دگر سو، به وجود آمد؛ اسلام نیز از آمیزش معتقدات یهودی‌ها در تالمود، مسیحیان سریانی و به گونه غیر مستقیم عقاید یونانی‌ها و رومی‌ها سر بلند کرد.

به گونه‌ای که «مورتون اسمیت»<sup>۳۲۵</sup> Morton Smith نوشته است: «در سده نخست، کلیساهای مسیحی دارای انجیل معینی نبودند، چه رسد به عهد جدید.» به همان ترتیب، اکنون روشن شده است که متن کنونی قرآن تا سده نهم، وجود نداشته و پس از این زمان نوشته و منتشر شده است.

## روز داوری (قیامت)

یکی از اصول مهم اسلام، «روز داوری» است. کتاب قرآن، اصطلاحات چندی را برای شرح این روز به کار برده است، مانند: روز رستاخیز، روز جدائی، روز محاسبه، روز بیداری، روز داوری و یا ساعت موعود. محمد اصل این روز را از مسیحی‌های سریانی برداشت کرده است. تردید نیست که توضیحات مربوط به روز داوری در مسیحیت سریانی، توجه محمد را بسیار به خود جلب کرده است. زیرا، او در قرآن روز داوری را چنین باز نمود می‌دهد: روزی که صور اسرافیل (شیپور اسرافیل) به صدا در می‌آید، آسمان‌ها از هم شکافته می‌شوند، کوهها نرم و هموار می‌گردند، آسمان تاریک و آب دریاها به جوش می‌آیند، گور مرده‌های انسان‌ها و جن‌ها باز و آنها به داوری خوانده می‌شوند. سپس، اعمال و کردار آنها

بررسی و بوسیله الله داوری می شود و یا به بهشت جاودانی و یا به رنج و شکنجه ابدی دوزخ سپرده می شوند. ترس و وحشت های ناشی از دوزخ به ویژه در سوره های که در پایان سکونت محمد در مکه ساخته شده، بکرات تأیید گردیده است. این سوره ها حاکی هستند که در روز داوری، مردان و زنان دوباره زنده می شوند و یا به گفته دیگر به بدن های پیشین خود باز می گردند.

ما می دانیم که دوباره زنده شدن مردگان در بدن های پیشین خود، در فرهنگ تازی های عربستان به گونه کامل بدون پیشینه بوده و بهمین دلیل، هنگامی که محمد از چنین رویدادی دم زد؛ بت پرستان مکه او را به باد مسخره گرفتند. فلاسفه بت پرست در مخالفت های خود با مسیحیان، همین پرسش ها را از آنها مطرح کرده بودند: «چگونه انسان های مرده، دوباره زنده خواهند شد؟ و با چه بدنی دوباره به زندگی بازگشت خواهند کرد؟ چیزی که کنید و به فساد گرائید، دیگر به تازگی خود بازگشت نخواهد کرد. همچنین، اندام بدنی که متلاشی شد، دیگر به حالت یکپارچگی نخستین خود بازگشت نخواهد نمود و نیز چیزی که نابود شد، دیگر وجود نخواهد داشت... زمین قادر نخواهد بود، به افرادی که دریا بلعیده و یا حیوانات وحشی آنها را پاره پاره کرده اند، دوباره زندگی بدهد.»<sup>۳۱۶</sup> تمام تئوری های مربوط به بازگشت دوباره به زندگی و جاودانی بودن انسان، همه با تئوری مرگ و نابودی انسان ناهمگون هستند. انسانی که بدنش سوخته و یا دفن شد، در هیچ زمانی دیگر توان زندگی کردن نخواهد یافت.

با وجود آنچه که گفته شد، اسلام باور دارد که انسان پس از مرگ دوباره به بدن پیشین خود بازگشت خواهد کرد. آیه ۱۰۰ سوره اسراء در این باره می گوید: «اینست کیفر آن کافران، چون به آیات ما کافر شدند و گفتند، آیا پس از اینکه ما استخوانی پوسیده شویم، از نو زندگی خواهیم یافت؟ آیا این افراد ندیدند و ندانستند، آن خدائی که زمین و آسمان ها را آفرید، قادر است که مانند اینها را دوباره بیافریند و بر آنها روز موعودی را که بدون تردید خواهد آمد، مقرر گرداند؟ با این وجود

بدکاران از پذیرش آن سر باز می‌زنند.»

«انتونی فولو»<sup>۳۲۷</sup> Antony Flew، در مخالفت با آیه بالا می‌نویسد:

تردید نیست که الله قادر متعال باید «توان آنرا داشته باشد که مانند انسان را بیافریند.» ولی، اینکه محمد اینچنین دقیق و آشکار از زبان الله و اراده و خواست و عمل او سخن بگوید، مفهومیست که وی از سخنان خود بیش از آنچه که انتظار راستگونی داشته، راضی بوده است. زیرا، هنگامی که فردی به گونه کامل نابود و ناپدید گردید، هرگاه قرار باشد، آن فرد با شباهت کامل و غیر قابل تمیز از شکل نخستش دوباره آفریده شود، باید به شکلی که از هر لحاظ شبیه شکل نخست است، ولی در واقع خود او نیست، دوباره به زندگی بازگشت کند. حال اگر قرار باشد، شکلی که برای مرتبه دوم، شبیه کامل شکل نخست انسان آفریده شده، در روز داوری به خاطر گناهان و یا کردار نیک «انتونی فولو» که در سال ۱۹۸۴ درگذشته و جسدش سوزانیده و خاکستر شده است، مجازات و یا پاداش داده شود، این عمل به همان اندازه غیر منصفانه و بی‌پایه است که ما یکی از فرزندان دوقلوی خود را به جای فرزند دوقلوی دیگر مجازات کرده و یا به او پاداش دهیم.

ولی، از مطالب گفته شده در بالا که بگذریم، قرآن و اسلام در باره روز داوری، دارای ناهمگونی‌های فراوان است. در اسلام گفته شده است که در روز داوری، افراد انسان در برابر آفریننده خود قرار می‌گیرند، ولی با این وجود آیه ۱۵۹ سوره بقره و آیه ۱۶۹ سوره آل عمران می‌گویند، آنهایی که در راه الله جهاد کنند و شهید شوند، زنده بوده و نزد خدا بسر خواهند برد. برپایه این آیه‌ها الله مرده این افراد را پیش از روز داوری زنده خواهد کرد. به همان ترتیب، گفته شده است که الله، دشمنان اسلام را بدون انتظار کشیدن برای فرا رسیدن روز داوری، یکسره به دوزخ روانه خواهد کرد. نکته بسیار جالب در این بحث، پیوند عضو یک انسان به انسان دیگری است که در زمان ما رواج گرفته است. اگر یک شهید راه خدا که برای گسترش اسلام نبرد می‌کند، جان دهد و در لحظه مرگ او، یکی از اعضایش مانند قلب به بدن دیگری که در بیمارستان انتظار قلب سالمی را برای ادامه زندگی دارد، پیوند زده شود، چگونه شهید راه خدا

بدون داشتن قلب، دوباره زنده خواهد شد. بدبختی است که در چنین موردی، هرگاه این شهید راه خدا دوباره زنده شود، بدن اصلی اش دوباره جان نخواهد گرفت. بلکه شکل دیگری از بدن او با قلبی که به دیگری تعلق دارد، زندگی خواهد یافت.

حال اگر کسی حلّ چیستان‌های غیر واقعی بالا را در جمله «خدا هر چه بخواهد بکند، برایش امکان دارد»، جستجو نماید، چنین شخصی از خرد، درایت و درک انسانی دور افتاده است. همه می‌دانیم که پس از صدها سال عملیات حیرت‌انگیز چشم‌بندی، شعبده‌بازی، احضار ارواح و غیره، هیچکس تا کنون نتوانسته است دلیلی بر درست بودن تئوری زندگی پس از مرگ بدست دهد. گذشته از همه این مباحث، اینکه هنوز گروهی سخن از زندگی پس از مرگ می‌گویند، تنها ترس از مرگ و نابودی است.

### انتقادات اخلاقی از تئوری معاد

آخرین بندی که محمد در سال‌های بعد از مسیحیت آموخت، نوآوری بطروس در ستمگری بوسیله دین، گردآوری پیروان دینی و عقیده به فناپذیری، یعنی دکترین «داوری» بود.

Nietzsche, *The Anti Christ*<sup>۳۱۸</sup>

گذشته از ایرادات منطقی و عملی که به تئوری بازگشت بدن مرده به زندگی پس از مرگ وارد است، تئوری زندگی پس از مرگ، از لحاظ اخلاقی نیز مورد انتقادات سخت قرار دارد. «نیچه» در کتابهای *Twilight of the Idols* و *The Anti Christ* نوشته است که عقیده به زندگی پس از مرگ، در حکم نکوینده شمردن و لجن زدن به زندگی در این دنیا است. عقیده به زندگی دوباره به تنها فروره‌ها و نیکی‌های این زندگی را نادیده می‌گیرد، بلکه آنرا از معنی و مفهوم نیز خالی می‌کند.

اختراع افسانه‌های وابسته به زندگی دوباره، کار آهائی است که از این زندگی طرفی سینه و از ایرو میلی دارند، با بدگونی نسبت به زندگی در این دنیا، هرگونه مفهومی را از آن سلب کرده و روی آن خط بطلان بکشند.

این افراد با تغییر توهمات و پندارهای خود از زندگی در این دنیا به زندگی بهتری در آینده، در واقع می‌خواهند از این دنیا انتقام بگیرند.<sup>۳۲۹</sup>

داوری آخرین شهد لذت از حس انتقامجویی است... زندگی دوباره...  
اگر کسی بر آن نباشد که زندگی این دنیا را لجن مال کند، چرا باید در پی زندگی دوباره باشد؟<sup>۳۳۰</sup>

افزون بر آن، زندگی دوباره وسیله‌ای است برای آنهایی که می‌خواهند خود را پیامبر سازند و یا کشیش‌ها و روحانیونی که میل دارند، افراد بشر را کنترل کرده و پیوسته آنها را از شکنجه‌های دوزخ به ترس و وحشت انداخته و آنها را با نوید لذت‌های زندگی هرزه و آلوده به شهوت در بهشت اغوا کنند. «تئوری‌های «زندگی پس از مرگ»، «داوری آخرین»، «فن‌اناپذیری روح»، و تئوری خود «روح»، همه آلات و ادوات سیستم‌هایستم‌های کشیش‌ها هستند که آنها بوسیله این تئوری‌ها خود را در بالای افراد مردم قرار می‌دهند و در بالای آنها نیز باقی می‌مانند.»<sup>۳۳۱</sup>

محمد با تئوری آنهایی که در هنگام جهاد (موضوع بحث فصل دهم)، در راه اسلام شهید شوند، بوسیله رفتن به بهشت پاداش داده می‌شوند؛ یکی از بدترین آموزش‌های قرآن را اختراع نمود. به گونه‌ای که «راسل» گفته است: «در یکی از دوره‌های گسترش اسلام، به گونه‌ای که مسلمانان ثابت کردند، عقیده به بهشت ارزش نظامی پیدا کرد و روح جنگجویی را در مسلمانان نیرومند نمود.»<sup>۳۳۲</sup>

آنهایی که برای مردن در راه دین و ایمان آماده بودند، منتها پیش از اسماعیلیان (فرقه حسن صباح، در قرن یازدهم و دوازدهم)، در سراسر تاریخ اسلام با تهدید برای کشتارهای سیاسی مورد بهره‌برداری قرار گرفتند. تروریست‌های جدید خاور میانه یا مجاهدین، شهید به شمار رفته و با نتیجه قابل توجهی آلت اجرای هدف‌های سیاسی قرار می‌گرفتند. بیشتر این افراد برای کشتار دیگران از پیش، ترس‌زدائی شده و به گونه‌ای که «داکینس» گفته است: «بسیاری از آنها از بناور دل‌ایمان داشتند که با شهید شدن در راه مذهب، یکسره به بهشت خواهند رفت. برآستی که «شهید شدن در راه مذهب» چه سلاح رقابت‌ناپذیری به شمار می‌رود!

ایمان مذهبی را باید در فصل جداگانه‌ای در تکنولوژی‌های جنگی مورد بررسی قرار داد و آنرا با زوین، اسب جنگی، تانک و بمب نوترون در یک ردیف به‌شمار آورد.<sup>۳۳۳</sup>

ما باید رویناد زندگی خود را در این دنیا ارج گذاشته و زیبایی‌های آنرا ستایش کنیم و این حقیقت تلخ را پذیرا باشیم که ما بغیر از زندگی در این دنیا، زندگی دیگری نخواهیم داشت.

هنگامی که شخصی زندگی در این دنیا را نادیده می‌گیرد و مرکز جاذبه آنرا در دنیای دیگری می‌بیند - در واقع خود را از مرکز جاذبه زندگی محروم می‌کند. دروغ بزرگ فناپذیری انسان، نیروی خرد و آنچه را که به‌گونه طبیعی در غریزه‌های انسان وجود دارد، نابود می‌سازد - تئوری زندگی دوباره، آنچه را که در غریزه انسان برای شکوفا کردن زندگی و به‌ترساز آینده آن وجود دارد، همه را در جریان باد بی‌اعتمادی و نبود اطمینان به زندگی دستخوش فنا می‌سازد. اعتقاد به زندگی پس از مرگ، حس اجتماعی بودن، احترام به نسل‌های گذشته و آینده، میل به همکاری و همدردی با دیگران، اعتماد به زندگی، پیشرفت و شرکت در بهزیستی با دیگران را از اندیشه و اجتماع انسانی برمی‌اندازد.<sup>۳۳۴</sup>

### مکانیسم اخلاقی ترس

بنا به باور من، پایه و اساس مذهب، به‌گونه کلی بر ترس بنیاد گرفته است. مذهب تا اندازه‌ای بر ترور و وحشت از نادانستی‌های بشر و تا اندازه‌ای بر اساس این فکر که انسان برادر بزرگتری دارد که در تمام نملایمات و رنج‌های زندگی در کنار او قرار دارد، به‌وجود آمده است. ترس و وحشت، زیربنای تمام ساختار مذهب به‌شمار می‌رود. ترس از عوامل مرموز، ترس از شکست و وحشت از مرگ، ترس، در واقع پدر و مادر ستمگری بوده و بنابراین جای شگفتی نیست که ستمگری و مذهب پیوسته یاران هم‌پیمان یکدیگر بوده‌اند.

Bertrand Russell, *Why I am not a Christian*<sup>۳۳۵</sup>

ما در پیش به‌این حقیقت اشاره کرده‌ایم که سیستم اخلاقی قرآن،



به گونه کامل بر ترس نهاده شده است. محمد به مردم می گوید که خشم خدا در راه بوده و هر لحظه و یا در آینده، بر سر آنها فرو خواهد آمد و با این سلاح مخالفان خود را می ترساند و پیروانش را به شکل افراد پرهیزکاری که با تمام وجود فرمانبرداری از ویرا به دوش می گیرند، در می آورد. به گونه ای که «هامیلتون گیب» Hamilton Gibb نوشته است: «بنیاد اخلاق و دین در اسلام بر اساس این اصل پایه ریزی شده است: خداوند دارای قدرت لایتناهی و نامحدود بوده و بر بنده خود که پیوسته در خطر خشم اوست، فرمانروائی می کند.»<sup>۳۳۶</sup>

بدیهی است که تئوری مجازات دائمی افراد بشر از سوی خدا با نیک اندیشی و بخشنده بودن او ناهمگونی آشکار دارد. این تئوری، بویژه هنگامی که با فرضیه تقدیر و یا جبری بودن سرنوشت انسان همراه می شود، به اوج زشتی و نازیبائی خود می رسد و پندارش از مغز انسان فراتر می رود. قرآن می گوید، الله بویژه بندگانش را برای این می آفریند که آنها را به آتش دوزخ بسپارد.

نباید فراموش کنیم که ترس و وحشت بنیاد تمام اخلاقیات واقعی انسان را فاسد می کند. هنگامی که انسان زیر چتر ترس و وحشت بسر برد، برای دوری از شکنجه های دوزخ و نیز بهره گرفتن از زندگی در یک فاحشه خانه جهانی که بهشت نام گرفته، اندیشه و کردارش را با نهایت احتیاط بر پایه خودخواهی و منافع شخصی قرار می دهد.

### مجازات های الهی

قرآن مجازات هایی را برای افراد بشر مقرر کرده که تنها به گونه کوتاه می توان گفت، وحشیانه است. فردی که از مجازات های وحشیانه ای که در قرآن ذکر شده با این برهان دفاع می کند که این اعمال و رفتار نانسانی در زمان پیدایش اسلام و محمد عادی و معمول بوده، معلوم نیست در برابر این پرسش که چرا بیشتر این مجازات ها [مانند مجازات سنگسار، بازنمود مترجم] اکنون در سده پیشرفته بیستم از سر گرفته شده، چه پاسخی دارد؟ و فراموش نکنیم که قرآن می گوید، متن آن کلام خدا بوده و

جاودانی و تغییرناپذیر است.

### قطع اعضای بدن

آیه ۲۸ سوره مائده می گوید: «دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر اعمالشان قطع کنید. این مجازاتی است که خدا بر آنان مقرر داشته و خدا مقتدر و داناست.» بر پایه فقه اسلامی: «شخصی که برای نخستین بار دزدی می کند باید دستش از میج قطع گردد و پس از آن محل قطع با آهن گداخته داغ شود و هرگاه برای بار دوم مرتکب دزدی شد، پای چپش باید قطع شود و اگر باز به ارتکاب دزدی ادامه داد، باید زندانی شود.»<sup>۳۲۷</sup>

### قطع دست و پا

آیه ۲۳ سوره مائده می گوید: «مجازات افرادی که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در روی زمین فساد کنند، تنها قتل است و یا باید آنها را به دار کشید و یا دست و پایشان را برخلاف برید (یعنی دست راست را با پای چپ و یا بر عکس دست چپ را با پای راست) و یا باید آنها را از سرزمین افراد نکوکار بیرون کرد. این ذلت و خواری و عذاب دنیوی آنهاست و اما در آخرت نیز به عذابی بزرگ مجازات خواهند شد.»

### زندانی کردن زنان

در باره مجازات عمل زناهی عمادی و یا زناهی محصن و زناهی محصنه (زناهی مرد شوهردار با زن شوهردار)، که در زبان عربی هر دو «زنا» نامیده می شوند، قرآن مجازات سنگسار تعیین نکرده است. آیه ۱۵ سوره نساء می گوید: «زنائی که مرتکب عمل ناشایست شوند، چهار شاهد مسلمان بر آنها بخواهید، چنانچه شهادت دادند، در اینصورت آنها را در خانه نگهدارید تا زمان عمرشان به پایان برسد، یا الله برای آنها راهی پیدا کند.»

## تازیانه زدن

با وجود حکم آیه ۱۵ سوره نساء که در بالا گفته شد، آیه‌های ۲ تا ۴ سوره نور، برای هر مرد و زنی که مرتکب عمل زنا شود، یکصد ضربه تازیانه تجویز می‌کند: «هر یک از مردان و زنان زناکار را به یکصد تازیانه مجازات کنید و هر گز در باره آنها رحم و شفقت به کار نبرید.»

سنگسار زنان و مردان زناکار بعدها وارد احکام اسلامی شد. مجازات سنگسار ممکن است در ابتدای امر در قرآن وجود داشته و سپس از متن آن حذف شده است، ولی دانشمندان اسلام‌شناس در این باره به توافق نرسیده‌اند. (در حکومت ملایان در ایران و نیز چند کشور اسلامی دیگر، مجازات سنگسار به گونه عادی در باره زناکاران به کار می‌رود. (بازنمود مترجم)

مدافعان اسلام پیوسته می‌گویند، قوانین اسلامی با حقوق بشر سازگاری کامل دارد. اصل ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ به تصویب سازمان ملل متحد رسیده می‌گوید: «هیچ فردی نباید مشمول رفتار و یا مجازات شکنجه، ستمگری و نانسانی قرار بگیرد.» اکنون باید از مدافعان اسلام پرسش کرد: «آیا قطع اعضای بدن، تازیانه زدن و سنگسار کردن، رفتار نانسانی است یا نه؟»

## اشتباهات تاریخی در قرآن

کتاب قرآن در آیه ۳۸ سوره غافر از روی اشتباه و نادانی «هامان» را که در واقع وزیر Ahasuerus پادشاه ایران بوده (و در کتاب Esther شرح آن آمده)، وزیر فرعون در دوره موسی ذکر کرده است.

ما در پیش این نکته را که قرآن مریم مادر عیسی را با مریم خواهر موسی و هارون، اشتباه کرده است، ذکر کردیم. آیه‌های ۲۴۹ و ۲۵۰ سوره بقره نیز در باره «تالوت» داستانی گفته اند که با شرح Gideon در آیه ۵ بخش هفتم کتاب داوران تفاوت آشکار دارد.

داستان اسکندر مقدونی در قرآن نیز که آیه ۸۲ سوره کهف به شرح آن

پرداخته، از لحاظ تاریخی درست نیست و ما اطمینان داریم که منظور اسکندر دیگری بوده است. به هر روی، آن شخص مقدونی که قرآن از او سخن می‌گوید، برخلاف باور مسلمانان؛ نه مسلمان بوده. نه به سن کهنوت رسیده و نه اینکه همزمان با ابراهیم زندگی می‌کرده است.

## احکام و مقررات جامعه نوین اسلام

کتاب قرآن اصول و احکامی را به‌عنوان وظائف جامعه نوین اسلام برمی‌شمارد. ما در فصل چهاردهم این کتاب در باره وضع زنان، ازدواج و طلاق و در فصول هشتم و نهم، در باره برده‌داری و جهاد و در فصل پانزدهم خوراک‌ها و آشامیدنی‌هایی که در اسلام منع شده سخن خواهیم گفت. همچنین، قرآن در باره برخی پندیده‌های اجتماعی مانند صدقه، زکوه، ربا، ارث، نماز، زیارت، و روزه احکامی مقرر کرده است. قرآن برخی فریضه‌های اخلاقی برای جامعه نوین اسلام تجویز می‌کند که اگر چه بی‌پیشینه و توانمند نیست، ولی هیچکس نیز نمی‌تواند با آنها مخالف باشد. این مقررات عبارتند از: مهربانی و احترام به افراد سالخورده و پدر و مادر، سخاوتمندی نسبت به افراد تنگدست و بخشش بجای انتقام. همچنین، در قرآن آیه‌هایی وجود دارد که در باره زیبایی و بزرگی و شکوه سخن می‌گوید. ولی، رویهمرفته اثر آموزش‌های قرآن برای خرد انسان و پیشرفت‌های اجتماعی، معنوی و اخلاقی او فاجعه‌آور می‌باشد. در حالیکه محمد ادعا می‌کند که قرآن کلام خداست، ولی این کتاب دارای آنچنان احکام وحشیانه‌ای است که بهیچوجه نمی‌توان آنرا به‌خدای مهربان و بخشنده پیوند داد. دلائل و مدارک بسنده‌ای وجود دارد که ثابت کند، قرآن فرآورده مغزی خود محمد است که از فرهنگ سده هفتم میلادی سرزمین عربستان ریشه گرفته و با فرهنگ و ارزشهای اخلاقی دوره کنونی، بهیچوجه همگونی و سازگاری ندارد.

## جستارهایی در باره مذهب، بوئزه اسلام

اغلب گفته شده است که مخالفت با مذهب کاری بس دشوار می باشد، زیرا مذهب انسان را پرهیزکار می سازد. ولی هیچگاه چنین تجربه ای نیاموخته ام.

Bertrand Russell, *Why I am not a Christian*<sup>۳۳۸</sup>

هیچ دلیل و مدرک بسنده ای وجود ندارد نشان دهد که در این دنیا مذهب واقعی وجود دارد. بیشتر مذاهب ادعاهائی می کنند که به سادگی می توان نشان داد که یا غیر واقعی و یا بسیار غیر محتمل است. با این وجود، بسیاری از فلاسفه شهیر باور دارند که اگرچه مذاهب غیر واقعی هستند، ولی برای رهنمودهای اخلاقی، خودداری از کردار ناشایست و استحکام اجتماعی وجودشان لازم می باشد. «کوین» Quine، از فلاسفه مشهور نوشته است: «اگرچه، ادیان و مذاهب با واقعیات همخوانی ندارند، با این وجود، اثری را که برخی مذاهب، در خودداری از ارتکاب اعمال زشت و ایجاد اندیشه های نیک به مردم وارد می کنند، نمی توان نادیده گرفت. اگر ارزش دین و مذهب به آن اندازه زیاد باشد که در گمان من وجود دارد، باید گفت که آن یک مشکل اندوهباری به وجود می آورد که بین بالا بردن روشنگری علمی و ترفندگری سودمند قرار دارد.<sup>۳۳۹</sup>

ولی، باید توجه داشت که چنین عقیده ای از نظر تجربی اشتباه و از نظر اخلاقی زتنده و نفرت انگیز است. بی مناسبت نیست، نخست به نکته ای که «راسل»<sup>۳۴۰</sup> در این باره گفته است، پردازیم:

این حقیقت شکفت انگیز به نظر می رسد که هر اندازه که دین و مذهبی در دوره ویژه ای توانمندتر و معتقدات جزمی وابسته به آن ژرفتر بوده، ستمگری بیشتر و اوضاع و احوال زندگی مردم بدتر بوده است. در دوره هایی که به اصطلاح، ایمان رواج داشت، در زمانی که مردم بر راستی با تمام وجود به مسیحیت ایمان داشتند و این مذهب در کمال شکوفائی فرمانروائی داشت، سازمان بازرسی عقاید عمومی، افراد مردم را به انواع شکنجه های غیر قابل تحمل گرفتار کرد و میلیون ها زن بیچاره و بدبخت به عنوان ساحره و جادوگر به آتش سوخته شدند و تمام انواع گوناگون افراد

بشر به نام مذهب قربانی هر نوع ستمگری ممکن قرا گرفتند .

ما همه با جنگ‌هایی که بوسیله مسیحیان دامن زده شد ، آشنائی داریم ، ولی از جنگ‌هایی که مسلمانان به عنوان دین به وجود آوردند ، کمتر آگاه می‌باشیم . من در باره ستمگری‌ها و زشت‌رفتاری‌های اسلام در فصل هفدهم این کتاب بحث خواهم کرد . ولی ، در اینجا تنها به برخی از شرارت‌هایی که مسلمانان در سده بیستم به نام اسلام مرتکب شدند ، اشاره‌ای خواهم کرد . در چند سال گذشته ، رهبران ریاکار و مقدس‌نمای گروه‌های گوناگون کشور اسلامی افغانستان برای در دست گرفتن قدرت کامل سیاسی در این کشور ، جنگ‌های ویرانگر و خانمانسوزی را دامن زده‌اند . در بین نمازهای پنجگانه‌ای که این افراد در پیشگاه الله بخشنده و مهربان برگزار می‌کردند ، صدها نفر از هم‌میهنان بیگناه خود را کشتار کرده‌اند . چندین هزار نفر از این افراد ، در آرزوی استخوانسوز روز‌هایی که کمونیست‌های بی‌خدا و بدون دین بر این کشور حکومت می‌کردند ، خانه و زندگی خود را از ترس جان رها کردند و به کشور همسایه پاکستان فرار اختیار کردند . برپایه گزارشی که *International Herald Tribune* (26 April, 1944) منتشر کرده ، جنگ داخلی افغانستان که اکنون وارد سومین سال خود می‌شود ، بیش از ده هزار نفر کشته داده است . تنها در شهر کابل ، بین ماه‌های ژانویه و آوریل ۱۹۹۴ ، شمار ده هزار نفر کشته شده‌اند .

ای کاش ، نویسنده این کتاب ، اثرش را پس از حمله طالبان (ملا محمد عمر) که به امیرالمؤمنین مشهور است ، منتشر می‌کرد تا از جنایت‌های بیش‌مرانه‌ای که این گروه وحشی و نابکار به نام اسلام در افغانستان مرتکب شدند و کشتارهای ستمگرانه دسته‌جمعی آنها نیز ذکری به میان می‌آورد . (بازنمود مترجم)

## سودان

در سال ۱۹۸۳ در کشور سودان ، ژنرال «نمیری» دیکتاتوری که در آن زمان بر آن کشور فرمانروائی می‌کرد ، احکام و مقررات اسلامی را قانون

حکومت اعلام کرد و با وجود اینکه یک سوّم جمعیت آن کشور غیر مسلمان و مسیحی و روح پرست (animist) هستند، در زمانی که این کتاب نوشته میشود، کشتار دسته جمعی در این کشور هنوز ادامه دارد. در شمال کشور سودان، مسلمانان جنگ بیرحمانه‌ای را بر ضدّ مسیحیان و روح پرستان جنوب راه انداخته و از سال ۱۹۸۳، شمار نیم میلیون نفر در این کشور کشته شده اند. در حدود همان تعداد از مردم سودان نیز ناچار شده اند، خانه و زندگی خود را در خرطوم، پایتخت این کشور ترک گفته و در بیابان‌هایی که حرارت هوا به ۱۲۰ درجه فارنهایت می‌رسد و هیچگونه تسهیلات پزشکی، آب، غذا و یا وسائل بهداشتی وجود ندارد، در چادرها بسر می‌برند. Economist در ۹ آوریل ۱۹۹۴، نوشتاری به انتشار رسانید که با طعنه و کنایه فرنام آنرا «برکت‌های مذهب» نامید. در این نوشتار آمده است: «با کمک مالی ایران، حکومت سودان نیروهای خود را با تسلیحات چینی مجهز کرده است. در ماههای اخیر، جنگ داخلی سودان، شکل خشن‌تر جهاد را به خود گرفته و تانک‌های ارتش سودان، پر از جوانانی است که برای مردن در راه اسلام به پا خاسته‌اند.»

### اندونزی

کشتاری که در سال ۱۹۶۵ سبب کشتار دسته جمعی بین ۲۵۰/۰۰۰ تا ۶۰۰/۰۰۰ نفر از مردم اندونزی شد، دوباره در حال شکل گیری است. پس از شکست کودتای کمونیست‌ها در سال ۱۹۶۵ در کشور اندونزی، ارتش این کشور (دست کم با تصویب ضمنی امریکا) از کمونیست‌ها انتقام گرفت. ارتش اندونزی، جوانان ناسیونالیست و مسلمان را تشویق کرد تا حسابهای گذشته خود را با کمونیست‌ها تسویه کنند و از آنها انتقامی شایسته بگیرند. در اجرای این هدف، گروه‌های جوانان مسلمان به دهقانان چینی حمله ور شدند و به گونه دسته جمعی و به وضع بسیار وحشتناکی خون آنها را بر زمین ریختند. یکی از چینی‌هایی که همراه خانواده‌اش، به خاور جاوه فرار کرد، می‌گوید: «در آن زمان هیچکس جرأت نداشت، پس از ساعت ۶ بعد از ظهر از خانه خارج شود. جوانان مسلمان و

ناسیونالیست، پستانهای زنان را می‌بریدند و تا آن اندازه بدن‌های آنها را به دریا ریختند که مردم از آن پس جرأت نمی‌کردند، ماهی بخورند. برادر من هنوز اجبار داشت، در مغازه کار کند. هر روز صبح، جوانان مسلمان، در حالیکه با گوش‌های افراد کشته شده، گردن‌بند ساخته بودند، با غرور و نخوت برای ادامه کار خود در گذرگاهها حاضر می‌شدند. «هفتگی گاردین، ۲۲ سپتامبر ۱۹۹۰». در حمله سال ۱۹۷۵ اندونزی به «تیمور شرقی»، دست کم دویست هزار نفر از مردم آن منطقه کشته شدند.

از اینرو، من به شرح و تأکید این جنایت‌ها می‌پردازم تا ثابت کنم که عقیده به اینکه احساسات معنوی و مذهبی شرقی‌ها برخداناشناسی فسادآور غربی‌ها برتری دارد، یک حرف بیهوده و باطلی بیش نیست و آنهایی که می‌گویند، معتقدات دینی، انسان را پرهیزکار می‌سازد، تا چه اندازه یاوه گوئی می‌کنند. اروپائی‌ها و آسیائی‌ها، مسیحی‌ها و مسلمانان، همه باید از ستعگری‌های هولناکی که به نام دین بر ضدّ ممنوعان خود مرتکب شده‌اند، شرمسار باشند. زیرا، هزاران نفر افراد خداناشناس وجود دارند که نه تنها مرتکب هیچگونه کردار ناشایستی بر ضدّ ممنوعان خود نشده، بلکه حتی با فداکاری در کمک به همگنان خود کوشیده‌اند.

### اشکالات اخلاقی باورهای آرامش بخش

این پیشنهاد خوش‌آیند که می‌گوید، بهتر است ما مسیحیت را خواه واقعی باشد یا نه، به دیگران آموزش دهیم، زیرا اگر مردم به دین مسیح گرائیده شوند، کمتر به جنایت دست خواهند زد؛ نفرت آور و خوار کننده است... و این عقیده نتیجه طبیعی یک برداشت ذهنی مذهبی است که آسایش و امنیت همیشه باید بر حقیقت منطقی و خردگرایانه چیرگی داشته باشد.

Robinson<sup>۲۴۱</sup>

این عقیده که اگرچه مذهب دارای نهاد غیر واقعی است، ولی ما باید از آن به عنوان یک رهنمود دهنده اخلاقی بهره‌برداری کنیم، از نظر اخلاقی سرزنش‌آور است؛ زیرا این اندیشه‌گری نه تنها خرد انسان را گمراه و او



را به ریا و دورویی تشویق می کند، بلکه بالاتر از همه سبب دوری از حقیقت می شود. «راسل» در این باره می نویسد:

هنگامی که ما فکر می کنیم، هر اعتقادی بدون توجه به نهاد آن، اگر برای هدف ما سازندگی داشته باشد، نباید به واقعی بودن و یا غیر واقعی بودن آن اهمیت داد، ما به گونه مستقیم به ایجاد گروه کاملی از تضادهای غیر قابل حل تن در خواهیم داد. نخستین زیان این تضادها، جدا شدن از خرد و منطق است. بدیهی است که این کار زیان های دیگری نیز به دنبال خواهد آورد که نتیجه آن برتری خشک اندیشی بر منطق به شمار خواهد رفت. در چنین وضعی، اگر پیشینه های تاریخی با عقیده پویا و راستگرایانه ناهمگون باشند، ناگزیر آنها را باطل خواهند کرد و زود یا دیر، راستگرایی و نیکجویی، شکل جرم پیدا می کند و شایسته مجازات می شود. من می توانم به افرادی که باور دارند، مذهب واقعی بوده و باید به آن ایمان داشت احترام بگذارم؛ ولی عقیده دارم آنهاست که معتقدند، چون مذهب برای انسان سودمند است، باید به آن ایمان آورده شود و پرسش در باره اینکه «آیا مذهب حقیقت دارد یا نه اتلاف وقت است»، دچار فساد اخلاقی شدید می باشند. ۳۴۰

پرفسور «وات»، بکرات گفته است که حقیقت تاریخی اهمیتش از حقیقت شکلی و سمبولیک و یا سود آور کمتر است. ولی، این گفته را باید یک نادرستی روشنفکرانه دانست. پطروس با نوشتار زیر، هدف ما را بخوبی ثابت می کند و نشان می دهد که ارزش حقیقت تاریخی بمراتب بیش از حقیقت شکلی و سود آور است. پطروس، می نویسد: «اگر ما موعظه کنیم که عیسی مسیح پس از مرگ، زنده شد، چه کسی از بین شما می تواند بگوید، پس از مرگ زندگی وجود نخواهد داشت؟ ولی، اگر باور داشته باشیم که پس از مرگ دیگر زندگی وجود ندارد، آیا مفهوم چنین گفته ای آن نیست که عیسی مسیح، پس از مرگ زنده نشده است؟ و هرگاه عیسی مسیح پس از مرگ زنده نشده باشد، آیا وعظ ما بیهوده و ایمان شما به دین نیز بی جهت نخواهد بود؟» (1 Cor. 15. 12-14)

مسلمانان به شدت باور دارند که خانه کعبه بوسیله ابراهیم بنا شده است. حال، اگر ثابت شود که ابراهیم هیچگاه به عربستان پای نگذاشته و

شاید هم چنین شخصی هیچ زمانی در دنیا وجود نداشته است، آیا زیارت مکه و به دنبال آن ایمان به اسلام نیز به گونه کامل بهبود یافته خواهد رفت؟ این بحثی است که می‌تواند ذهن هر فردی را که به خدا ایمان دارد، به خود آورد. بدون تردید، خدا همیشه انسان را به درک حقیقت رهنمون می‌شود. زیرا، آیا درست است، ما فکر کنیم که خداوند برای اینکه مردم او را پرستش کنند، به حيله و نیرنگ رو می‌کند؟ اگر پاسخ این پرسش منفی باشد، بنابراین، معلوم می‌شود که خداوند هیچگاه ایمان به آنچه را که حقیقت ندارد، تجویز نخواهد کرد.

مثال دیگری که می‌توان در باره عقیده مصلحتی و یا سود آور و یا آرامش بخش به دست داد، وضع کسی است که به فرض تمام دارائی خود را در فعالیت‌های بخت آزمایی از دست داده و در رنج و ناامیدی بسر می‌برد. آیا منطقی است که ما به این شخص بگوئیم، اگر به خدا و روز قیامت و زندگی پس از مرگ ایمان بیاورد، رنجهای او بیکباره ناپود خواهند شد و او به رفاه و سعادت خواهد رسید؟ و آیا ابراز چنین عقیده‌ای به شخص یاد شده، شبیه به رویاهای یک انسان بیمار نیست؟ تردید نیست که چنین اندرز ساده لوحانه و خشک‌اندیشانه‌ای آرامشی زودگذر و سود آور برای این شخص به وجود خواهد آورد، ولی در واقع به بهبود زندگی او هیچ کمکی نخواهد کرد. اما، از دگر سو، اگر یک انسان منطقی و خردگرا بجای آموزش دادن ایمان به چنین شخص رنج زده‌ای، او را بوسیله حقایق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مورد آموزش قرار دهد، بدون تردید در تغییر، اصلاح و بهبود زندگی آینده او گامی بزرگ برداشته است.

# فصل ششم

## ماهیت خود گامه اسلام

بلشویسم ترکیبی از اصول و فروزه‌های انقلاب فرانسه و جنبش اسلام است.

«کارل مارکس» آموزش داده است که پیدایش کمونیسم از پیش سرنوشت‌سازی شده و چاره‌ناپذیر خواهد بود. این عقیده یک کیفیت ذهنی به وجود می‌آورد که بی‌شبهات به چکوتگی اندیشه‌گری پیروان نخستین محمد نیست.

از بین تمام مذاهب، بلشویسم باید در ردیف اسلام قرار بگیرد، نه مسیحیت و بودیسم. مسیحیت و بودیسم، فروزه شخصی و انسانی دارند و دوست اندیشه‌گری هستند. ولی، اسلام و بلشویسم؛ جنبه عملی، اجتماعی و غیر معنوی داشته و هدفشان به دست آوردن امپراطوری جهانی است.

Bertrand Russell<sup>۳۴۳</sup>

شاید «چارلز واتسون» Charles Watson، نخستین کسی بود که در سال ۱۹۳۷ اسلام را یک سیستم خودگامه شناختگری کرد و اظهار داشت: «این دین با میلیون‌ها ریشه‌ای که در تاروپود زندگی بشر دوانیده و به همه آنها رنگ دینی زده است، خود را قادر کرده است، جزئیات زندگی مسلمانان را کنترل و بر آنها فرمانروایی کند»<sup>۳۴۴</sup> «باسکت»، یکی از آگاه‌ترین دانشمندان اسلام‌شناس، دین اسلام را به دو علت خود گامه می‌داند: یکی قوانین و

مقررات اسلامی و دیگری تئوری جهاد که هدف غائی اش پیروزی بر سراسر جهان زیر فرمان یک شخص واحد است. ما در چند فصل بعد، در باره «جهاد» سخن خواهیم گفت، ولی اکنون به شرح قوانین و مقررات اسلامی می پردازیم.

هدف قوانین و مقررات اسلامی آنست که «تمام جنبه های گوناگون مذهبی، اجتماعی و سیاسی زندگی افراد بشر و مسلمانان و همچنین زندگی پیروان مذاهب مجاز را تا حدی که اعمال و رفتار آنها برای اسلام ایجاد اشکال نکند، زیر کنترل خود داشته باشد»<sup>۲۴۵</sup> ماهیت کلی شریعت اسلام را می توان چنین تعبیر کرد که این دین بین مراسم عبادت، قانون (به گونه ای که اروپائی ها آنرا تعریف می کنند)، اخلاق و کردار نیکو تفاوتی قائل نیست. به گفته دیگر، شریعت اسلام، هدفش اینست که با بهره برداری از هر عنوانی که امکان پذیر باشد، تمام زندگی پیروان اسلام و جامعه مسلمانان را زیر کنترل کامل خود داشته باشد. بدین ترتیب، شریعت اسلام در جزئیات نهان و آشکار زندگی مردم دخالت می کند - برای مثال، شریعت اسلام در باره مالیات زیارت، قراردادهای کشاورزی، مسکن و خوراک بردگان، فراخوانی به یک مجلس عروسی، استعمال خلال دندان، رفتن به آبستنگاه و خالی کردن روده و مثانه، ممنوع بودن استعمال انگشتر طلا و نقره برای مردان و چگونگی رفتار با حیوانات، قاعده و قانون وضع کرده است.

شریعت اسلام و احکام و قوانین و مقررات وابسته به آن را در واقع می توان، قانون وظایف انسان دانست - وظایف خارجی - یعنی وظایفی «که باید بوسیله یک مقام انسانی که از سوی الله برگزیده شده است، کنترل شود. از دگر سو، باید توجه داشت که این وظایف بدون استثناء، تکالیفی هستند که باید برای الله و در برابر او انجام پذیرد و بهمین مناسبت برپایه اراده خود الله پایه ریزی شده اند»<sup>۲۴۶</sup>

پیش از اینکه ما به شرح جزئیات قوانین و مقررات اسلامی پردازیم، باید بدانیم که چرا آنها بدین شکل به وجود آمدند.

## یکی بودن حکومت و مذهب<sup>۳۴۷</sup>

عیسی مسیح، اصلی را پایه‌ریزی کرد که بعدها بنیاد اندیشه‌گری مسیحیت را شکل داد. آن اندیشه این بود که: «آنچه را که به‌سزار وابستگی دارد، به‌او واگذار کنید و آنچه را که به‌خدا پیوند دارد، به‌وی ویژگی دهید.» (انجیل متی، ۲۲، ۱۷) در مسیحیت این دو مقام، یعنی سزار و خدا، هر یک قوانین و مقررات و سازمان ویژه خود را دارند و در پهنه وابسته به‌خود فرمانروائی می‌کنند. ولی، در اسلام دین و دولت با یکدیگر درهم آمیخته شده و بین امور دنیوی، روحانی و اخروی، هیچ مرزی وجود ندارد. برای درک جدائی بین دین و دولت در اسلام باید دانست که محمد، نه تنها خود را یک پیامبر می‌دانست، بلکه او یک مرد سیاسی نیز بود و نه تنها یک دین تازه، بلکه یک جامعه و دولت جدیدی را نیز بنیانگذاری کرد. او یک رهبر نظامی بود که به‌ایجاد جنگ و برقراری صلح می‌پرداخت، قانون وضع می‌کرد و قضاوت می‌نمود. از همان آغاز کار، مسلمانان جامعه جدیدی به‌وجود آوردند که هم سیاسی بود و هم دینی و محمد به‌عنوان پیامبر، رهبری حکومت اسلامی را در دست گرفت. پیروزی‌های شکفت‌انگیز و چشمگیر نخستین مسلمانان، آنها را با این باور آشنا کرد که الله جانب آنها را گرفته و از آنها پشتیبانی می‌کند. بنابراین، برخلاف مسیحیت که مدت سیصد سال زیر آزار و تعقیب مخالفان قرار داشت تا بوسیله «سزار» مورد پذیرش قرار گرفت، در اسلام از لحظه آغاز پیدایش، تاریخ دینی با تاریخ دنیوی درهم آمیخته بود و بین قدرت سیاسی و ایمان دینی جدائی و تفاوتی وجود نداشت.

## قوانین و مقررات اسلامی

شریعت و یا قوانین و مقررات اسلامی، بر چهار اصل بنیاد گرفته‌اند: قرآن، سنت محمد که شامل احادیث شناخته شده می‌باشد، اجماع و یا موافقت علمای اسلام در باره امور امت و قیاس (روش خردگرایانه بوسیله

مقایسه).

## قرآن

به گونه‌ای که در پیش گفتیم، مسلمانان باور دارند که قرآن کلام مستقیم الله است. اگرچه، قرآن دربردارنده امور و احکامی است که مسلمانان نخستین جامعه اسلامی بدانها نیازداشتند، مانند ازدواج، طلاق و ارث؛ با این وجود، قرآن از وضع دستورات کلی نیز دریغ نورزیده است. ولی، نکته شایان توجه آنست که قرآن بسیاری امور را سرسری گرفته و آنها را در بوته ابهام رها کرده و شمار بیشتری از موارد و پرسش‌های اساسی و حیاتی را نادیده گرفته و پاسخی به آنها نداده است.

## سنت

سنت (که در واژه مفهوم راه و روش زندگی دارد)، شرح عادات و یا روشهای زندگی مسلمانان برپایه کردار و گفتار پیامبر و آنچه که در حضور او انجام گرفته و یا گفته شده و حتی آنچه که بوسیله او منع نشده، می‌باشد. سنت در چارچوب حدیث ثبت شده، ولی به گونه‌ای که در پیش گفتیم، بخش بزرگی از حدیث‌های اسلامی، بعدها جعل شده‌اند. با این وجود، مسلمانان باور دارند که سنت تکمیل‌کننده اصول و احکام قرآن بوده و برای فهم درست قرآن، روشن کردن ابهامات آن و نیز مواردی که قرآن به آن اشاره‌ای نکرده، الزام‌آور است. تردید نیست که بدون وجود سنت و حدیث، مسلمانان برای جزئیات تکالیف روزانه خود، با نبود حکم و دستور روبرو خواهند شد.

قرآن و سنت شرح فرمان‌های الله است که از اراده مطلق و بدون چون و چرای او صادر شده و بدون هیچگونه تردید، پرسش و یا استثنائی باید بصورت اجرا گذاشته شود.

ابهامات و ناهمگونی‌های فراوانی که در قرآن و سنت به چشم می‌خورند، به روشی نیاز دارند که بتواند آنها را تعبیر و تفسیر و روشن کند. این وظیفه بر دوش علم شریعت که «فقه» نامیده می‌شود، نهاده

شده است. کارشناسان علم شریعت «فقیه» نامیده می‌شوند. فقهای اسلامی مکاتب زیادی برای تفسیر قرآن و سنت ایجاد کرده‌اند که تنها چهار مکتب از آنها تا به امروز باقی مانده و معتقدات مسلمانان سنی دنیا را به خود جلب کرده‌اند. جای شکفتی آنست که تمام این چهار مکتب به گونه مساوی و یکسان مشروع و مجاز به شمار می‌روند.

۱. مالک بن عبّاس (درگذشته در سال ۷۹۵ میلادی)، که گفته شده است، یکی از آخرین اصحاب و نزدیکان محمد بوده و مکتب مالکی را در مدینه پایه‌گذاری کرده است. اصول عقاید مکتب مالکی در کتاب *Muwatta* نگارش شده و بیشتر مسلمانان افریقا به‌استثنای مصر سلفی، زنگبار و افریقای جنوبی پیرو آن هستند.

۲. ابو حنیفه (درگذشته در سال ۷۶۷)، که در عراق زایش یافته و بنیانگذار مکتب حنفی بوده است گفته شده است که این مکتب پیش از سایر مکاتب از منطق و خرد پیروی کرده است. مسلمانان هندوستان و ترکیه از این مکتب پیروی می‌کنند.

۳. الشافعی (درگذشته در سال ۸۲۰)، نخست در عراق و سپس مصر به تدریس اشتغال داشته و مکتب او از سایر مکاتب چهارگانه معتدل‌تر به نظر می‌رسد. پیروان این مکتب در اندونزی، مصر سلفی، مالزی و یمن بسر می‌برند. شافعی به سنت و حدیث، بیس از سایر مکاتب ارج گذاشته است.

۴. احمد بن حنبل (در گذشته در سال ۸۵۵)، در بغداد زایش یافته و نزد شافعی آموزش یافته و نیز از وی سنت فرا گرفته است. احمد بن حنبل، بنیانگذار مکتب حنبلی، باور داشت که قرآن کلام خدا نیست و اگر چه به سبب این اندیشه‌گری مورد آزار و شکنجه قرار گرفت، با این وجود از عقیده خود دست بر نداشت. وهابی‌های جدید عربستان سعودی از مکتب حنبلی پیروی می‌کنند.

چون مکاتب‌های چهارگانه بالا بدون مجوز شرعی، برای یافتن پاسخ جهت مسائل و مشکلات اجتماعی، اصولی را وارد مقررات شرعی کردند و بدینجهت مورد انتقاد و سرزنش قرار گرفتند، از اینرو فقهای اسلامی،

اصل «اجماع» را که اصل سوّم قانون شریعت به شمار می‌رفت و از لغزش مصون به نظر می‌رسید، به وجود آوردند.

## اجماع

می‌گویند، محمد گفته است: «امت من هیچگاه به اشتباه نخواهد افتاد.» بر پایه این گفته فقهای اسلام بر آن شدند تا اصل «اجماع» را بوسیله گروهی که از لغزش مصون هستند، برای حل مشکلات جامعه اسلامی به وجود آورند. به گونه‌ای که «هارگرونج»، گفته است: «اجماع، شکل دیگری از سنت روحانی کاتولیک‌های مسیحی است.» بدیهی است که «اجماع» دارای هیچگونه فروزه دموکراتیک نیست، زیرا فرآورده موافقت گروهی مقام ویژه مذهبی است و توده مردم مسلمان در ایجاد آن هیچ نقشی ندارند.

با این وجود، در باره اصالت و درستی «اجماع» نیز بحث‌های ضد و نقیضی در جرگه‌های روحانیون اسلامی در گرفته است. برخی باور دارند که تنها اجماع اصحاب و یاران محمد شایسته پذیرش است، گروهی اجماع اولاد و اعقاب محمد را پذیرا هستند و بعضی نیز عقاید دیگری در این باره دارند.

تئوری «اجماع» و یا خطاناپذیری موافقت دانشمندان اسلامی در امور مذهبی، برخلاف آنچه که در بدایت امر ممکن است به نظر آید، نه تنها از آزاداندیشی و استدلال منطقی و خردگرایانه، نشانی ندارد، بلکه «بتدریج که شکل و نیرو گرفت و سخت و سنگی شد، هرگونه استدلال منطقی و خردگرایانه را انکار کرد و رسماً فروزه اجرائی پیدا نمود»<sup>۲۴۸</sup> در آغاز سال ۹۰۰ میلادی، قوانین و مقررات اسلامی به شدت تثبیت و سنگی شد، زیرا به گونه‌ای که «شاخت» گفته است:

سیر قوانین و مقررات به نقطه‌ای رسید که تمام مکتب‌های اسلامی احساس کردند که تمام پرسش‌ها و مشکلات مربوط به قوانین و مقررات اسلامی به گونه کامل برای همیشه بررسی و حل شده و بتدریج بوسیله اجماع موافقت شد که از آن به بعد هیچکس شایستگی لازم برای استدلال در باره قانون



مذهبی را ندارد و در آینده تنها می‌توان قوانین و مقررات جاری را شرح داد و یا چگونگی کاربرد آنرا روشن کرد و حد اکثر آنرا تعبیر نمود.<sup>۲۴</sup> منع کاربرد عقل و آزاداندیشی در ماهیت قوانین و مقررات اسلامی در عمل به پذیرش اصول و احکام مکتب‌های چهارگانه انجامید. از آن پس مقررات اسلام در حال رشد و تغییر بوده، ولی

روز به روز با شدت در زیربنای غائی خود سنگی شده است. این نرزش ناپذیری قوانین و مقررات اسلامی سبب شده است که با وجود نابود شدن سازمان‌های سبسی اسلامی در درازای سده‌های متوالی، به ثبات و استواری احکام و اصول مذهبی اسلام، خللی وارد نیاید. بندهی است که اگرچه ماهیت قوانین اسلامی از لحاظ زیر بنا ثابت و تغییر ناپذیر باقی مانده، ولی رونمای آن تغییرپذیری‌هایی برای تطبیق کردن با زمان ایجاد شده است. با این وجود، می‌توان در بررسی غائی نتیجه گرفت که اگرچه قوانین و مقررات کنونی اسلام، همان اصولی است که برای رفع نیازهای اجتماعی و اقتصادی اوائل دوره خلافت سبسی ایجاد شده، ولی با شرائط پیشرفته اجتماعی و اداری امروز هیچگونه برابری و همخوانی ندارد.<sup>۲۵</sup>

### قیاس

بسیاری از علما باور دارند که اهمیت قیاس و یا برابری‌های خردگرایانه، کمتر از سه اصل دیگر قوانین و مقررات اسلامی می‌باشد. شاید بتوان گفت که قیاس سازشی است بین آزاداندیشی نامحدود و بی‌اندازه و رد و انکار خردگرایی در اصول و مقررات مذهبی.

### ماهیت قوانین و مقررات اسلامی

۱- قوانین و مقررات مذهبی اسلام، در برابر تمام رفتار و کردار و روابط افراد بشر به وجود آمده است. این مقررات، کردار و روابط افراد بشر را بر پایه مفاهیم خود، اجباری، الزامی، قابل سرزنش و یا ممنوع می‌دانند. قوانین و مقررات مذهبی اسلام برای وظائف و تکالیف مذهبی که با امور و موارد دینی ترکیب شده، وضع گردیده است.<sup>۲۵</sup>

۲- غیر منطقی و نابخردانه بودن قوانین و مقررات مذهبی اسلامی از دو

بنمایه رسمی سرچشمه می‌گیرد. این دو بنمایه عبارتند از، قرآن و سنت که حاکی از فرمان‌ها و دستورهای اله می‌باشند. مفهوم غیر منطقی بودن قوانین و مقررات اسلام آنست که ارزش و اعتبار اصول و احکام اسلام به مناسبت وجود آنهاست و نه خردگرایانه و منطقی بودن آنها. غیر منطقی بودن اصول و احکام اسلام، همچنین ایجاب می‌کند که آنان برای شکل و مفهوم لغوی قوانین و مقررات ارزش قائل شود و نه روح آنها. برای مثال، قرآن به گونه آشکار ریاخواری را منع می‌کند. «شاخست» در این باره می‌نویسد:

این منع مذهبی به اندازه‌ای سخت و توانمند بود که مسلمانان به خود اجازه نمی‌دادند به گونه آشکار آنرا زیر پا بگذارند، در حالیکه از دگر سو، گرفتن و دادن بهره در امور تجاری بسیار الزام‌آور به نظر می‌رسید. از اینرو، برای اینکه آنها هم بتوانند به داد و ستد بهره پردازند و هم اینکه مفهوم لغوی این منع مذهبی را بمورد اجرا بگذارند، شیوه‌های گوناگونی نوآوری کردند و از آنها بهره گرفتند. یکی از این شیوه‌ها آن بود که وام گیرنده در هنگام وام گرفتن، کالایی را به عنوان وثیقه نزد وام‌دهنده امانت می‌گذاشت و به او اجازه می‌داد که وثیقه را مورد بهره‌برداری قرار دهد. به گفته دیگر، بهره‌برداری از کالای وثیقه، بهره وام به شمار می‌رفت... شیوه دیگر برای فرار از منع داد و ستد بهره، فروش دو سوبه بود... بدین شرح که وام‌گیرنده برده‌ای را در برابر پول نقد به وام‌دهنده می‌فروخت و بیدرنگ او را با بهای بیشتری به شرط اینکه در آینده آنرا پردازد، پس می‌خرید. در این روش نیز برده وثیقه وام و تفاوت بهای خرید و فروش شرطی، بهره وام خواهد بود.<sup>۳۵۲</sup>

براستی، اگر بخواهیم این روش‌ها را «افساندهای شرعی» بنامیم، نسبت به آنها بسیار خوشبینی به خرج داده‌ایم. زیرا، تنها فرنامی که برای روش‌های بالا می‌توان برشمرد، عبارتند از: «حیله شرعی»، «ریای قانونی» و یا «نادرستی اخلاقی».

۳- قوانین و مقررات اسلام، اصول مقدس دینی به شمار می‌روند و با توجه به اینکه در درازای زمان به وسیله برخی خردگرایان مسلمان پالایش شده‌اند، در ظاهر منطقی به نظر می‌رسند. با این وجود، از لحاظ قضائی رشد و پیشرفتی نداشته‌اند. بدیهی است، که هدف قوانین و مقررات

اسلامی، [مانند قوانین و مقررات غیر مذهبی]، آنست که روش‌های علمی و قاطع برای حلّ اختلافات و مشکلات مردم ارائه دهند، ولی همین امر سبب شده است که حسن نیت، دادگری و عدالت و احراز حقیقت در قوانین و مقررات اسلامی از اهمیت ویژه خالی بوده و نقش درجه دوم بر عهده داشته باشند<sup>۳۵۲</sup>

۴- برخلاف حقوق رومی، قوانین و مقررات اسلامی کوشش می‌کنند، موضوع مورد اختلافی را بوسیله روش قیاس و برابری و بررسی مشابهت‌ها حلّ کنند. یکی دیگر از روش‌هایی که قوانین و مقررات اسلامی برای حلّ اختلافات بین مردم به کار می‌برند و با روش بالا شباهت کامل دارد، کاربرد اصول و موازین اخلاقی، اجتماعی و محیطی به گونه دلخواه و اشتباه، ولی با شیوه عالمانه و خردگرایانه در حلّ اختلافات افراد مردم می‌باشد که در زبان انگلیسی Casuistry نامیده می‌شود. اصول و قوانین اسلامی هیچگاه کوشش نمی‌کنند، اختلافات حقوقی مردم را با استناد به اصول و احکام ویژه‌ای که به گونه منطقی زیر عناوین وابسته به خود طبقه‌بندی شده‌اند، حلّ و فصل کنند.<sup>۳۵۱</sup> برای مثال، هنگامی که قوانین و مقررات اسلامی در باره وراثت بحث می‌کنند، بجای اینکه اصول و قواعد روشن و مثبت و معینی را برای وراثت ذکر کنند، به شرح مواردی می‌پردازند که حتی در پندار نیز جای استواری برای آنها نمی‌توان یافت. در این راستا، از جمله موردی شرح داده می‌شود، که شخصی در می‌گذرد و یگانه وارثی که از او برجای می‌ماند، سی و دومین جدّ جدّ پدری اوست. یا اینکه، مثال وراثت از شخصی را پیش می‌کشند که دارای عضو تناسلی هر دو جنس زن و مرد (Hermaphrodite) می‌باشد و چون در اسلام زن و مرد بیکسان ارث نمی‌برند، در این باره به شرح جزئیات غیر منطقی و پنداری نامعمول می‌پردازند. و یا بحث انسانی را به میان می‌آورند که به حیوان تبدیل شده و بویژه می‌خواهند ببینند، با فرض اینکه موجود یادشده، از لحاظ افقی و یا عمودی بدن به شکل حیوان دگردیس شده باشد، در هر شکلی چگونه باید با موضوع وراثتش برخورد شود.

به گونه‌ای که مشاهده می‌شود، فقها و دانشمندان اسلامی کوشش می‌کنند، این موارد شکفت‌انگیز را که احتمال رویناد آنها در پندار هم نمی‌آید با بحث‌هایی که در ظاهر دانشمندان به نظر می‌آید، ولی در پایه خسته کننده، روان آزار و بدون نتیجه است، حل کنند. «گلدزیهر»<sup>۲۵۵</sup> در این باره نوشته است:

در اسلام وظیفه تعبیر کلام خدا و تطبیق دادن نظام زندگی با آن به یک نوع سفسطه‌بازی و ورود به جزئیات مباحث بیهوده و یاروه تبدیل می‌شود. در این راستا، اموری مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد که امکان وقوع آنها غیر ممکن بوده و در این باره پرسش‌هایی طرح می‌شود و با سفسطه‌بازی و موشکافی و بهره‌گیری از پندارهای خیالی و رؤیا مانندی که با واقعیات زندگی عملی هیچوجه همخوانی ندارد، پاسخ داده می‌شود... در این موارد فقها و حقوقدانان مذهبی، هنر نوآوری‌ها و داوری‌های حقوقی - مذهبی خود را با بهره‌گیری از خرافات و پندارهای بی‌پایه، جلوه می‌دهند. چون اسلام باور دارد که جن‌ها اغلب به شکل افراد بشر درمی‌آیند، فقها و حقوقدانان اسلامی ناچار نتیجه این دگردیسی‌ها را در قوانین و مقررات اسلامی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند و در باره آنها به بحث‌ها و بررسی‌های ضد و نقیض می‌پردازند. برای مثال، علمای اسلامی ساعت‌ها در باره شماره جن‌هایی که به شکل افراد انسان درمی‌آیند و در نماز روزهای جمعه شرکت می‌کنند، به بحث و بررسی می‌نشینند. مورد اشکال آور دیگری که قوانین و مقررات اسلامی نباید در باره آن تصمیم گرفته و تکلیفش را روشن کنند، آنست که در باره فرزندی که از ازدواجی که بین دو فردی که یکی از آنها جنی است که به شکل انسان درآمده، چگونه باید رفتار شود... و آیا نتایج چنین ازدواجی در قانون خانواده چه خواهد بود؟ باید برآستی باور کرد که فقها و علمای اسلام، همان دقت و باریک بینی ویژه‌ای را که در باره امور و مسائل مهم مذهبی به کار می‌برند، در مورد مشکل (ازدواج با جن) نیز همانگونه باریک بینانه و دقیق عمل می‌کنند.

۵- آنچه را که ما در امور حقوقی کیفری و یا جزائی می‌نامیم، قوانین و مقررات اسلامی آنها را تشخیص و تمیز حقوق الله از حقوق افراد بشر می‌دانند.

در اسلام، تنها تکالیف مردم در برابر الله، جنبه حقوق جزائی ویژه دارد و

تنها بوسیله الله به گناهکار و یا مجرم تحمیل می‌شود. در مجازات‌های جزائی، حق الله آنچنان مطرح است که گوئی خود الله مانند یک فرد انسان خواهان واقع می‌شود و بر ضد مجرم شکایت می‌کند و مجازات‌های جزائی ویژه در اسلام به گونه انحصاری از احکام قرآن و احادیث و گفتار و کردار محمد و یارانش برداشت شده است. دومین گروه مجازات‌هایی که ما مجازات‌های جزائی می‌نامیم، به «تلافی جرم» و یا قصاص وابسته می‌شود. اصل قصاص، بهیچوجه منحصر به عربستان نبود، ولی پیش از اسلام در این سرزمین به حالت رکود درآمده بود و هم شامل قوانین جزائی و هم قوانین مدنی می‌شد. در اینگونه موارد، خواه جرم ارتکاب شده، بوسیله قصاص، پول خون و یا وارد آوردن خسارت به دیگری جبران شود، باید به حقوق افراد انسان وابسته بوده و برای آن شاکی خصوصی وجود داشته باشد. البته باید توجه داشت که در اینگونه جرائم، موضوع جرم جزائی در عمل وجود ندارد، بلکه عمل ناشایست، یک نوع مسئولیت مذهبی به شمار می‌رود. بهمین دلیل، در اسلام پدیده جرم، مفهوم تجاوز به حقوق انسانی و یا دارائی‌های او را که باید از هر تعرض و تجاوزی مصون باشد، ندارد؛ بلکه پدیده جرم، مفهوم کردار ناشایستی دارد که باید شخص زیان دیده از جرم آنرا تلافی کند. بنابراین قاعده، از یک سو جرائمی مانند قتل و یا ایراد ضرب و جراحت، می‌تواند بوسیله عمل قصاص، تلافی شود و از دگر سو، جرائمی یافت می‌شوند که مجرم حتی جریمه مالی برای آنها پرداخت نخواهد کرد.<sup>۲۵۶</sup>

به گونه کوتاه، قانون شریعت، مجموعه رشته‌ای اصول و احکام تئوریکی است که برپایه اراده و خواست الله به وجود آمده و بدون چون و چرا باید در یک جامعه مسلمان که تابع اراده الله اس، به مورد اجرا گذاشته شود. بنابراین، قوانین و مقررات اسلامی، بر خلاف قوانین اروپائی، فرآورده هوش و خرد بشر نبوده و بهیچوجه نمی‌تواند نیازها و واقعیت‌های اجتماعی در حال تغییر و تکامل را برآورده سازد. قوانین و مقررات اسلامی ابدی و تغییرناپذیر بوده و تنها فقه و یا علم شریعت می‌تواند نوشتارهای مقدس اسلامی را تعبیر کند. تعبیر فقها از نوشتارهای مقدس، قطعی و مصون از خطا و لغزش است. تفسیر فقها از نوشتارهای مقدس بدین سبب از خطا

مصون است که به علمای اسلام که به تفسیر آن نوشتارها می پردازند، اختیار داده شده است تا هدف نوشتارهای مقدس را از قرآن و احادیث درک کنند. و تفسیر علما قطعی است، زیرا پس از گذشت سه سده از پیدایش اسلام، تمام مشکلات شرعی حل شده و پاسخ پرسش های مذهبی داده شده است. در حالیکه قوانین و مقررات اروپائی ها انسانی بوده و می تواند بر پایه پیشرفت های زمانی تغییر و تکامل یابد، ولی قانون شریعت، الهی و ابدی بوده و غیر قابل تغییر است. قانون شریعت از اراده الهی که تنها خود او به مصلحت آنها آگاهی دارد و بوسیله افراد بشر قابل درک و فهم نیست، سرچشمه می گیرد و باید از آنها بدون پرسش و تردید فرمانبرداری شود. کار علمای شریعت آنست که سخنان الله و پیامبرش را به مورد اجرا بگذارند. تنها در برخی موارد بسیار محدود، علما می توانند بوسیله روش قیاس، در باره نوشتارهای مقدس، در چارچوب اراده الله و پیامبرش، استدلال کنند. تصمیمات علمای اسلام، قدرت قانونی دارد و پایه و اساس این قدرت خطاناپذیری جامعه اسلامی است و این فروزه خطاناپذیری را الله خودش بوسیله محمد به جامعه اسلامی دهش کرده است [باسکت، هررگرونج و شاخنت].

### انتقاداتی از قوانین و مقررات اسلام

ارکان پایه ای اسلام را قرآن و حدیث تشکیل می دهند. نخست اینکه، ما در پیش ثابت کردیم که قرآن نمی تواند وحی و کلام الهی باشد - زیرا بین سده های هفتم و نهم نوشته شده و سرشار از متونی است که از تالمود یهودی ها، نوشتارهای ساختگی و غیر واقعی مسیحی ها، سامری ها، زرتشتی ها و عرستان پیش از اسلام برداشت شده است. قرآن دارای اشتباهات تاریخی، موارد غیر واقعی، اشتباهات علمی، تضادها، اشتباهات وابسته به دستور زبان و غیره است. دوم اینکه، اصول و احکامی که در قرآن آمده؛ غیر منطقی و ناهمگون بوده و نمی توان آنها را شایسته الهامات و وحی های یک خدای مهربان و بخشنده و با احساس دانست. از ذکر سو، اگرچه قرآن فاقد اصول مهم اخلاقی است، ولی از برخی آموزش های

نیکخواهانه خالی نیست؛ مانند فروزه سخاوتمندی، احترام به پدر و مادر و غیره. ولی آموزش‌های نیکخواهانه قرآن در برابر احکام و فرمان‌های نانسانی آن به هیچ شمرده می‌شوند. زیرا، قرآن دستور می‌دهد، مشرکان بایب‌رحمی کشته‌شوند، زنان و غیر مسلمانان را با مسلمانان یکسان و برابر نمی‌داند، پذیرای بردگی است، فرمان مجازات‌های وحشیانه می‌دهد و برای خرد و درایت انسان ارزشی قائل نیست.

۲- «گلدزیهر»، «شاخت» و دیگران به گونه قانع کننده ثابت کرده‌اند که بیشتر و بلکه همه احادیث اسلامی ساختگی بوده و در سده‌های نخستین اسلام به وجود آمده‌اند. اگر این عقیده درست باشد، برآستی می‌توان گفت که بنیاد قوانین و مقررات اسلامی از پایه ساختگی و نادرست است. و چون بسیاری از افراد، قوانین و مقررات اسلام را «نماد اندیشه‌گری اسلامی، مهمترین راهنمای زندگی مسلمانان و هسته اساسی دین اسلام می‌دانند»، باید از پژوهش‌های «گلدزیهر» و «شاخت»، در باره شریعت اسلام نتیجه گرفت که این دین در پایه لرزان بوده و شایستگی راهنمایی انسان را ندارد.

۳- «پریسلی پاور» Pristley Power، می‌نویسد:

اینکه ما بگوئیم که اراده خدا برای همیشه تعیین کرده است که انسان چه باید بکند و از انجام چه عملی خودداری نماید؛ اینکه ارزش یک ملت و یا یک فرد انسان وابسته به اینست که او تا چه اندازه از انجام فرمان خدا پیروی می‌کند؛ اینکه اراده خدا در سرنوشت افراد مردم تأثیر دارد، مانند اینست که بگوئیم، مجازات یا پاداش ما، بستگی به میزان فرمانبرداری ما از خدا دارد... اکنون، اگر بخواهیم گامی جلوتر بگذاریم، باید بگوئیم: اراده خدا (یا به گفته بهتر، شرائط نگهداری قدرت بوسیله روحانیون)، ایمان به «وحی و الهام» است. به زبان ساده: برای اینکه روحانیون و دین‌پیشگان بتوانند بر مردم فرمانروائی کنند، باید به یک نوشتار ساختگی و غیر واقعی برچسب «نوشتار مقدس» و یا «اراده و خواست خدا» بزنند و خود را مأمور اجرای خواست و اراده خدا به مردم شناختگری کنند تا بدانوسیله برای همیشه بتوانند خواست‌ها و تمایلات خود را بر مردم تحمیل کرده و بر

مناقضات اسلام و مسلمانان پیوسته گفته‌اند که در اسلام «روحانیت» وجود ندارد. در حالیکه اینگونه نیست و در اسلام نیز گروهی وجود دارند که دارای قدرت مذهبی و اجتماعی کشیش‌های مسیحی هستند و اینها همان افرادی می‌باشند که من در سراسر این فصل آنها را «علمای اسلام» نامیده‌ام. با توجه به اهمیتی که مسلمانان برای قرآن و سنت (حدیث) قائلند، در اسلام طبقه‌ای به وجود آمد که وظیفه خود را تفسیر قرآن و حدیث می‌دانست و از این راه بتدریج کنترل امور دینی و قوانین و مقررات مذهبی را به گونه کامل به خود ویرگی داد و سرانجام تئوری «اجماع» این گروه را به ارج قدرت رسانید. به گونه‌ای که «کیب» نوشته است: «تنها پس از رسمی شدن تئوری اجماع به عنوان یکی از پایه‌های قوانین و مقررات اسلامی بود که جرم (بدعت و یا فساد ایمان مذهبی) به وجود آمد. پس از ایجاد تئوری اجماع، هر کسی که به احصالت و درستی متن و یا اصلی که بوسیله اجماع پذیرش شده بود، تردید می‌کرد، رافضی و یا بدعت‌گزار نامیده می‌شد.»<sup>۳۵۸</sup>

نفوذ دائمی علما در کشورهای اسلامی، یکی از عوامل مؤثر واپسگرانی در این کشورها بوده است. در سراسر تاریخ اسلام و بویژه در دوره‌های اخیر، علما به سختی کوشش کرده‌اند تا جنبش‌های وابسته به گسترش حقوق و آزادی‌های بشر، آزاداندیشی و دموکراسی را خاموش کنند. برای مثال، علما در سالهای (۱۹۰۷-۱۹۰۶)، با انقلاب مشروطیت ایران به عنوان اینکه با قوانین و مقررات اسلامی همخوانی و همگونی ندارد و بویژه با فروزه آزاداندیشی که در زیربنای آن وجود داشت، با تمام وجود به مخالفت برخاستند. در سالهای اخیر، علما در اسلامیزه کردن کشورهای اسلامی و بویژه سه کشور ایران، سودان و پاکستان، دست به تلاش زده‌اند. مفهوم اسلامیزه کردن در هر یک از کشورهای بالا، حذف حقوق و آزادی‌های بشر و یا محدود کردن آنها بوسیله سنجه‌های اسلامی بوده است.

۴- آیا شریعت هنوز از ارزش برخوردار است؟

ممکن است ما پرسش کنیم، چگونه اصول و قواعدی که پیش از



هزارها سال به وجود آمد و در تمام درازای این سالها از تغییر و تکامل بازماند، می‌تواند برای سده بیستم مناسب باشد.؟ قانون شریعت، تنها پاسخگوی نیازهای اجتماعی و شرائط اقتصادی آغاز دوره خلافت عباسیان بوده و به گونه کامل با پیشرفت‌های اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی دوره‌های بعد، بیگانه باقی مانده است. در درازنای این سالها، اگرچه غیر محتمل به نظر می‌رسد، ولی ما به پیشرفت‌های اخلاقی بسیاری دست یافته‌ایم: ما دیگر به زنان به شکل کالائی نگاه نمی‌کنیم که هر زمانی که اراده کردیم، بتوانیم آنها را دور بیندازیم؛ ما دیگر به این عقیده پای بند نیستیم که آنهایی که به معتقدات مذهبی ما ایمان نداشته باشند، شایسته احترام نیستند؛ در دوره کنونی، ما حتی برای کودکان و حیوانات نیز حقوق قائل هستیم. ولی تا آنجائی که ما به قرآن به شکل یک واقعیت ابدی نگاه کنیم و باور داشته باشیم که متون این کتاب ساختگی و پاره می‌تواند پاسخگوی مشکلات و نیازهای دنیای جدید باشد، به پیشرفتی دست نخواهیم یافت. ما باید بدانیم، اصول و موازین بی‌پایه‌ای که در قرآن آمده و ما برای آنها حرمت و تقدس قائل هستیم، برای پیشرفت اخلاقی ما زیان‌آور هستند تا بتوانیم با موج پیشرفت‌های همه جانبه بشر عصر جدید همگام شویم.

# آیا اسلام با دموکراسی و حقوق بشر سازگاری دارد؟

اسلام هیچگاه به تمایلات آزادیخواهانه روی خوش نشان نداده است.

Hurgronje<sup>۳۵۹</sup>

سیستم دموکراسی که اکنون بر دنیا حکمفرماست، برای مردم منطقه ما مناسبیت ندارد... سیستم انتخابات آزاد برای کشور ما مناسب نیست. سلطان فهد پادشاه عربستان سعودی<sup>۳۶۰</sup>

شاید جای خوشوقتی است که دست کم، سلطان فهد با شرافتمندی اعتراف کرده است که اسلام با دموکراسی سازگاری ندارد. در حالیکه سلطان فهد به اظهار چنین واقعیتی پرداخته، مدافعان اسلام در غرب و مسلمانانی که طرفدار پیشرفت هستند، در جستجوی خود برای کشف اصول دموکراسی در اسلام و تاریخ اسلام ادامه می دهند.

## حقوق بشر و اسلام

بی مناسبیت نیست، اعلامیه حقوق بشر سال ۱۹۴۸<sup>۳۶۱</sup> را با قوانین و مقررات اسلامی مورد مقایسه و برابری قرار دهیم. اصل اول تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و

حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان هستند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

اصل دوم - هر کس می‌تواند بدون هیچگونه تمایز، بویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی و یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، نسب و یا هر موقعیت دیگر از تمام حقوق و کلبه آزادی‌هایی که در این اعلامیه ذکر شده، بهره‌مند گردد.

اصل سوم - هر کس حق زندگی آزاد و امنیت شخصی دارد.  
اصل چهارم - هیچکس را نمی‌توان در بردگی نگاهداشت و دادوستد بردگان به هر شکلی که باشد، ممنوع است.

بازنمودها: ۱- بر پایه قوانین و مقررات اسلامی، زنان پس‌تر از مردان هستند و شهادت آنها در دادگاه نصف مردان به‌شمار می‌آید؛ رفت و آمد آنها به‌سختی محدود شده و حق ندارند با مردان غیر مسلمان ازدواج کنند.

۲- قوانین و مقررات اسلامی حاکی است، غیر مسلمانانی که در کشورهای مسلمان بسر می‌برند، حقوق و اختیاراتشان از مسلمانان کمتر بوده و حق ندارند برضد یک مسلمان در دادگاه‌ها شهادت بدهند. در کشور عربستان سعودی بر پایه حدیثی که از محمد روایت شده، افراد غیر مسلمان حق اجرای مراسم مذهبی خود را ندارند و از ساختن کلیسا و داشتن انجیل و غیره محروم هستند. این حدیث می‌گوید: «در سرزمین عربستان دو مذهب نمی‌تواند وجود داشته باشد.»

۳- افراد غیر مسلمان و خداناپرستان (افلّیتی که تاریخ از همه بیشتر آنها را فراموش کرده)، حق زندگی در کشورهای مسلمان را ندارند و باید کشته شوند. علما به‌گونه کلی، گناهان را به دو گروه گناهان بزرگ و گناهان کوچک بخش می‌کنند. گناهان بزرگ شامل هفت گناه هستند که بزرگترین آنها ایمان نداشتن به اسلام است که از قتل، دزدی و زنا محصنه و غیره نیز شنیع‌تر است.

۴- قرآن برده‌داری را به رسمیت می‌شناسد. آیه ۳ سوره نساء

می گوید: «مسلمانان با برده‌های خود می‌توانند بدون برگزاری مراسم زناشوئی، زندگی مشترک و همخوابگی داشته باشند.»

نویسنده کتاب، برای اثبات بحث خود از دو آیه دیگر قرآن نام می‌برد، یکی آیه ۲۸ سوره نساء و دیگری آیه ۷۷ سوره نحل؛ ولی چون مترجم متن این دو آیه را با آنچه که نویسنده کتاب ذکر کرده، یکسان نیافتم، از شرح آن خودداری می‌کنم. از دگر سو، باید توجه داشت که در قرآن دو آیه دیگر وجود دارد که متن هر دوی آنها یکسان است و حاکی است که: «همخوابگی جنسی با کنیزان هیچ منع و ملامتی ندارد.» این دو آیه عبارتند از: آیه ۶ سوره مؤمنون و آیه ۳۰ سوره معارج. (بازنمود مترجم)

اصل پنجم - هیچکس را نمی‌توان زیر شکنجه و یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ستمگرانه و یا برخلاف انسانیت و شئون بشری و یا اهانت‌آور باشد.

بازنمود. ما در پیش به مجازات‌های افرادی که از قانون مقدس الهی سرپیچی کنند، اشاره کرده‌ایم: قطع اعضای بدن، کشتن بیرحمانه، سنگسار کردن و تازیانه زدن. ممکن است شخصی بگوید، این مجازات‌ها برای یک جامعه مسلمان غیر عادی نیست. به این پندار باید پاسخ داد: آیا مسلمانان بشر نیستند و آیا اینگونه مجازات‌ها انسانی است؟ همچنین، ممکن است گفته شود، این مجازات‌ها را الله برای افراد بشر مصلحت دانسته و نباید آنها را با سنجه‌های انسانی برابری کرد. پاسخ اینست که آیا این درست است که یک خدای دادگر و بخشنده و مهربان، چنین شکنجه‌ها و مصیبت‌هایی را بر سر بندگان ناتوانش بیاورد؟ وانگهی، هیچکس نمی‌تواند انکار کند که این مجازات‌ها را افراد انسان باید تحمل کنند و با سنجه‌های انسانی، چنین مجازات‌هایی ناانسانی به‌شمار می‌روند.

اصل ششم. هر کسی به‌عنوان یک انسان، در هر محلی حق مراجعه به دادگاه دارد.

تمام فلسفه حقوق بشر بر این اصل قرار دارد که انسان در گزینش رفتار و کردار خود مختار بوده و در برابر گزینش رفتار خود مسئول

می‌باشد، ولی در اسلام بهیچوجه چنین اصلی وجود ندارد. زیرا، در اسلام اعمال و رفتار بشر بوسیله قانون الله تعیین می‌شده و هیچ مسلمانی اختیار گزینش رفتاری که با قانون الله مخالف باشد، ندارد و هرگاه از آن قانون انحراف جوید، مجازات‌های وحشت‌زای پیش گفته شده، در انتظارش خواهد بود.

اصول ۷، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ حقوق بشر در باره فرد متهم تا مرحله دادرسی دادگرانه سخن می‌گوید.

بازنمود ۱ - به گونه‌ای که «شاخت» نوشته است، در قانون شریعت اسلام، نیک‌اندیشی، انصاف، دادگری، کشف حقیقت و غیره در درجه ناچیز اهمیت قرار دارند و آنچه که در قانون شریعت مورد توجه نیست، وجود اندیشه گناه جزائی در فرد لغزشکار است. شریعت اسلام، به وجود اندیشه جرم در فرد لغزشکار توجهی ندارد و تنها به نهاد قوانین شرعی چشم می‌دوزد.

۲ - در قانون شریعت، قتل را می‌توان با قصاص تلافی کرد و یا اینکه خون مقتول را با گرفتن پول تسویه نمود.

۳ - در سیستم شرعی اسلام، به سختی می‌توان به اصول بیطرفی و یا انصاف برخورد کرد، زیرا مقررات وابسته به شهادت، سرشار از انواع گوناگون بیعدالتی‌هاست. بدین شرح که یک فرد غیر مسلمان حق ندارد برضد یک مسلمان شهادت بدهد. برای مثال، اگر شاهدی برای دزدی اموال یک فرد غیر مسلمان وجود نداشته باشد، یک مسلمان می‌تواند با مصونیت کیفری، اموال او را به دزدی ببرد. زنان بندرت و به گونه استثنائی می‌توانند شهادت بدهند، در آنصورت نیز شهادت هر دو زن برابر یک مرد به شمار می‌رود.

اصل ۱۶ حقوق بشر در باره حقوق زنان و مردان در هنگام ازدواج سخن می‌گوید.

بازنمود - به گونه‌ای که در فصل وابسته به زنان خواهیم دید، شریعت اسلام، حقوق زنان را در امر ازدواج با مردان یکسان نمی‌داند؛ زن‌ها نمی‌توانند با هر کسی که میل داشتند، ازدواج کنند، حق طلاق نیز برای

مردان و زنان برابر نیست.

اصل هفدهم - هر کسی حق دارد از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق دربردارنده آزادی تغییر مذهب یا عقیده و همچنین دربردارنده آزادی اظهار عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل آزادی آموزش‌های مذهبی و اجرای مراسم دینی است.

بازنمود ۱ - شریعت اسلام با روشنی کامل مقرر می‌دارد، اگر کسی در یک خانواده مسلمان زایش یافته باشد، حق تغییر مذهبش را نخواهد داشت. نکته جالب توجه آنست که هر فرد غیر مسلمانی می‌تواند دین خود را تغییر دهد و اسلام اختیار کند، ولی یک فرد مسلمان حق و اجازه ندارد، دین خود را ترک کند و هر گاه به این کار دست زد، مرتد (از دین برگشته)، به‌شمار می‌رود و مجازاتش مرگ خواهد بود. بیضاوی (در حدود ۱۲۹۱ میلادی)، مفسر بزرگ اسلامی در این باره گفته است: «هر کسی به‌گونه آشکار و یا نهان از اسلام برگردد، هر کجا او را یافتید، مانند هر آدم بیدین دیگری او را بکشید و اگر کسی به شفاعت او در آمد، میانجیگری او را نادیده بگیرید.»

۲ - به دلائل ویژه، داد آمار افرادی که از اسلام به مسیحیت تغییر دین داده، یعنی مرتد شده‌اند، کار آسانی نیست. درست است که افسانه‌ای وجود دارد که حاکی است، ممکن نیست مسلمان از اسلام برگردد، ولی برعکس شواهد کافی در دست است که از سده‌های میانه تا کنون، هزارها مهر مسلمان از دین خود دست کشیده و به مسیحیت گرائیده‌اند. از جمله این افراد می‌توان شاهزاده‌های مراکشی و تونس‌ی سده هفدهم و از جمله «کنستانتین» راهب را نام برد. Count Rudt - Collenberg مدرکی در Casa dei Catecumeni در روم یافته است که بین سال‌های ۱۶۱۴ و ۱۷۱۸، شمار ۷/۰۸۷ نفر از اسلام به مسیحیت تغییر دین داده‌اند. برپایه نوشته «ویلیس» A.T. Willis و دیگران، پس از رویداد کشتار دسته‌جمعی کمونیست‌ها در اندونزی در سال ۱۹۶۵ که در فصل پنجم به شرح آن پرداختیم، بین دو تا سه میلیون نفر مسلمان از اسلام برگشتند و مسیحیت را پذیرفتند. در سال‌های دهه ۱۹۹۰ تنها در فرانسه، هر سال دویست یا

سیصد نفر از اسلام به مسیحیت تغییر دین داده اند. بر پایه نوشته «میر»<sup>۳۶۲</sup> Ann E. Mayer، شمار مسلمانی که در کشور مصر از اسلام برگشته اند، به اندازه ای زیاد بوده که مقامات مذهبی و محافظه کاران مصر را به وحشت انداخته و آنها پیشنهاد کرده اند، قانونی به وجود آید که مسلمانان برگشته از دین را به مجازات اعدام محکوم نماید. خانم «میر» می نویسد، در گذشته زنان بسیاری برای بهره برداری از حقوق انسانی خود، به وسوسه افتاده اند تا اسلام را ترک کنند.

۳ - البته باید دانست، آنهایی که اسلام را ترک می کنند و پس از آن در کشورهای مسلمان به زندگی ادامه می دهند، جانشان در خطر خواهد بود. هنگامی که شخصی از اسلام برمی گردد، بیشتر حقوق خود را از دست می دهد؛ شناسنامه اش باطل می شود و سایر مدارک وابسته به شناسه خود را نیز از دست می دهد. به گونه ای که برای ترک کشور با مشکلات روبرو خواهد شد؛ ازدواج او نیز باطل خواهد شد، فرزندانش از وی گرفته خواهند شد تا بوسیله مسلمانان پرورش یابند و از حقوق وراثت نیز محروم خواهند گردید. اغلب دیده شده است که خانواده مسلمان از دین برگشته، خود کنترل امر را در دست می گیرند و شخص مرتد را به قتل می رسانند و البته در چنین موردی از مجازات معاف می مانند<sup>۳۶۳</sup>

اصل نوزدهم - هر کسی حق آزادی بیان و عقیده دارد و حق مزبور شامل آنست که از داشتن عقاید خود بیم و هراسی نداشته و در کسب آگاهی ها و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسائل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.

باز نمود ۱ - حقوقی که اصول هیجدهم و نوزدهم برای افراد بشر قائل شده اند، پیوسته در کشورهای ایران، پاکستان و عربستان سعودی نادیده گرفته می شود. در ایران حقوق بهائی ها، در پاکستان حقوق احمدی ها و در عربستان سعودی، حقوق اقلیت شیعه انکار می شود. هر سه این کشورها حقوق اقلیت های یاد شده را بر پایه قانون شریعت نادیده می گیرند. مسیحی ها در این کشورها اغلب به اتهام کفر و بیدینی دستگیر و زندانی شده و حقوق انسانی آنها انکار می شود.

سازمان بین‌المللی عفو عمومی، در باره وضع ناهنجار مسلمانان در کشور عربستان سعودی می‌گوید:

صدها نفر مسیحی از جمله زنان و بچه‌ها در سه سال گذشته دستگیر و اغلب آنها بدون هیچگونه اتهامی تنها به سبب اینکه به آرامی در بازه باورهای دینی خود سخن گفته بودند، زندانی شده‌اند. بیست‌ها نفر از این افراد، در زندان‌ها شکنجه شده و به گروهی از آنها تازیانه زده شده است... دارا بودن وسائل غیر مذهبی اسلامی، از قبیل کتاب انجیل، صلیب و یا تصویر عیسی مسیح، در این کشور ممنوع بوده و بوسیله مأموران ضبط می‌شود.

(AINO 62 July/August 1993)

گروه زیادی از مسلمانان اقلیت شیعه در کشور عربستان سعودی نیز مورد فشار قرار گرفته، دستگیر و شکنجه شده و در برخی موارد، سر آنها از بدن جدا گردیده است. برای مثال، در سوم سپتامبر سال ۱۹۹۲، «صدیق عبدالکریم ملا» پس از اینکه به کفر و از دین برگشتگی محکوم شد، در «القطیف»، در انظار همگانی، سرش از بدن جدا شد. صدیق که یک شیعه مسلمان بود، در سال ۱۹۸۸ به اتهام سنگ‌پرانی به یک کلانتری و سپس قاچاق یک کتاب انجیل به داخل کشور دستگیر شده بود. او در یک زندان انفرادی نگهداری می‌شد و در آنجا مورد شکنجه قرار می‌گرفت.

وضع فرقه احمدیه در پاکستان نیز تا حدودی شبیه به اقلیت شیعه در عربستان سعودی است. فرقه احمدیه در پاکستان بوسیله میرزا غلام احمد (در گذشته در سال ۱۹۰۸) پایه‌گذاری و بوسیله پیروانش پیامبر نامیده شد. سازمان عفو بین‌المللی [ASA/33/15/91]، وضع فرقه احمدیه را در پاکستان بدین شرح کوتاه کرده است:

فرقه احمدیه خود را مسلمان می‌داند، ولی بوسیله مسلمانان بنیادی، بدعت‌گزار خوانده می‌شوند، زیرا آنها پایه‌گزار فرقه خود را «مسیح» می‌خوانند. مفهوم این عقیده آنست که محمد آنگونه که مسلمانان باور دارند، پیامبر پایانی نبوده است. به گفته دیگر، او آخرین پیامبری نبوده که از سوی الله برای بشریت پیام آورده است. فرقه احمدیه باور دارند که اعتقادات دینی آنها، پیامبری محمد بن عبدالله را انکار نمی‌کند، زیرا میرزا



غلام احمد، پیام الهی تازه‌ای که به قرآن چیزی افزوده و یا جانشین آن کند و یا قرآن را باطل نماید، برای بشر نیاورده است. میرزا غلام احمد، خودش را یک مهدی و یا نایب محمد بن عبدالله شناختگری کرد و هدفش این بود که روان تازه‌ای در کالبد اسلام بدمد. در نتیجه این ناهمگونی‌های عقیدتی، فرقه احمدیه در برخی از کشورهای اسلامی مورد تبعیض و زجر و آزار قرار گرفته‌اند. در سال‌های میانی دهه ۱۹۷۰، «جامعه مسلمانان جهانی» که مرکزشان در کشور عربستان سعودی قرار دارد، از حکومت‌های اسلامی کشورهای گوناگون جهان خواست تا برضد فرقه احمدیه دست به اقدام لازم بزنند. از آن زمان به بعد، پیروان فرقه احمدیه در عربستان سعودی تکفیر و از حقوق مدنی محروم شده‌اند.

در تمام تاریخ پاکستان، فرقه احمدیه پیوسته زیر فشار بوده و این فشار در برخی موارد به ریختن خون آنها منتهی شده است. پس از اینکه در سال ۱۹۷۷ «ضیاءالحق» با یک کودتای حکومت را در پاکستان به دست گرفت، وضع فرقه احمدیه بیشتر به وخامت گرائید. «ضیاءالحق» برنامه‌ای برای اسلامیزه کردن پاکستان به وجود آورد و فرقه احمدیه را زیر فشارهای سخت و توانفرسا قرار داد. در سال ۱۹۸۴، قانون دیگری به تصویب رسید که هدفش آشکارا یکسره کردن فرقه احمدیه به اصطلاح بدعتگزار بود.

از آن پس فرقه احمدیه قادر نبودند خود را مسلمان بنامند و بسیاری از آنها برپایه قوانین جزائی پاکستان دستگیر و تنها به اتهام پیروی از فرقه احمدیه به زندان و حتی مرگ محکوم شدند. باید دانست که چون مسلمانان محمد را ختم پیامبران و اسلام را کامل‌ترین دین‌های روی زمین و پیام غائی الله به بشریت می‌دانند و باور دارند که هیچ فرقه، مذهب و یا دینی بغیر از اسلام قادر نیست برای بشر رستگاری به وجود آورد، بنابراین، هر عقیده مذهبی را که با اسلام نخستین مخالفت داشته باشد، بدعت و دارنده آن عقیده را شایسته مرگ می‌دانند.

۲ کفر به خدا و پیامبر برپایه قوانین و مقررات اسلامی، جرمی است که مجازاتش مرگ می‌باشد. در دوره‌های اخیر، کفر برای حکومت‌های اسلامی بهانه و دست‌آویزی شده است تا مخالفان خود را بوسیله آن خاموش کنند. افراد خصوصی نیز دشمنان خود را به کفر متهم کرده و

بدینوسیله حساب‌های خود را با آنها تصفیه می‌کنند. *Economist* در باره بهره‌برداری از کفر در کشور پاکستان می‌نویسد:

به‌تازگی دادگاه عالی لاهور حکمی صادر کرده که سبب ناراحتی و نگرانی مسیحیان پاکستان شده است. این دادگاه رأی داد که قوانین کفر در پاکستان شامل تمام پیامبرانی که نامشان در اسلام ذکر شده، خواهد گردید. اسلام، عیسی مسیح را تنها پیامبر خدا می‌شناسد و چون مسیحیان او را پسر خدا می‌دانند، از اینرو بر پایه قوانین و مقررات پاکستان، مرتکب کفر می‌شوند. پاکستان ۱۴۰ میلیون نفر جمعیت دارد که ۱/۲ میلیون نفر آن مسیحی هستند و بسیاری از آنها به سبب مسیحی بودن، شهروندان درجه پست به‌شمار می‌روند و به کارهای پست اشتغال دارند و بسیاری از آنها به سبب معتقدات مذهبی خود، مورد آزار قرار می‌گیرند. «طاهر اقبال» یکی از مکانیک‌های نیروی هوایی پاکستان بود که چون به دین مسیح درآمد، به اتهام کفر دستگیر و زندانی شد و هنگامی که در زندان در آرزوی دادرسی بسر می‌برد، به وضع اسرار آمیزی کشته شد. منظور مسیح نیز به سبب کفر دستگیر گردید و به قید کفیل آزاد شد، ولی در خیابان به قتل رسید... هواخواهان حقوق بشر می‌گویند، در پاکستان بین فرقه‌های گوناگون مذهبی از لحاظ سیاسی و نیز اشتغال به کار تبعیض و نزاع و مشاجره وجود دارد. (۷ ماه مه ۱۹۹۴)

اصل بیست و سوم هر کسی حق دارد کار کند و کار خود را آزادانه انتخاب نماید. شرائط منصفانه و رضایت‌بخشی برای کار خواستار باشد و در برابر بیکاری مورد حمایت قرار بگیرد.

بازنمودها. قوانین و مقررات اسلام به زنان اجازه نمی‌دهند که شغل خود را برابر دلخواه خویش گزینش کنند و حتی در کشورهای به اصطلاح دموکرات مسلمان، برخی مشاغل برای زنان منع شده است. اسلام، زنان را از اشتغال به کار در خارج از خانه ممنوع می‌کند (به مطالب فصل چهاردهم همین کتاب نگاه کنید).

۲- افراد غیر مسلمان نمی‌توانند، در کشورهای مسلمان به کار اشتغال ورزند و دست کم برخی مشاغل ویژه برای آنها منع شده است. رویدادی که به تازگی در کشور عربستان سعودی رخ داد، این مورد را بخوبی روشن